

کارگر سوسیالیست

نوامبر ۱۹۹۹ - آبان ۱۳۷۸

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال دهم، دوره دوم

کلمات قصار «رئیس جمهور»

● «جامعه مدنی» و «چیپ»

خ. یاری صفحه ۴

● روسیه به کجا می‌رود؟

صفحه ۶

● جنبش دانشجویی: اهداف و چشم‌انداز

دربوش حاتمی صفحه ۷

● گزارشات فعالیت‌های «کمیتة دفاع از مبارزات مردم ایران» - لندن

صفحه ۹

● از که به که شکایت برم!

صفحه ۱۰

● تزهایی در باره

ریشه ستم بر زنان (۳-۴)

صفحه ۱۲

● به یاد «چه گوارا»

صفحه ۱۴

“نبود اشتغال منشاء بزرگ مشکلات و سختی‌هاست، لذا یکی از دغدغه‌های دولت حل مشکل بیکاری است.” به اعتقاد ایشان باید ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار “فرصت شغلی” ایجاد کرد. راه حل ایشان نیز اینست که “کارگر و کارفرما باید با درک واقعیات‌های جامعه، با زبان گفت و گو با هم سخن بگویند!” (اطلاعات بین‌المللی، ۲۰ مهر ۱۳۷۸).

«کلمات قصار» رئیس جمهور نمایانگر چند نکته است:

بقیه در صفحه ۳

آقای «رئیس جمهور» که پس از سپری شدن بیش از دو سال به هیچ یک از قول قرارهای خود وفا نکرده، این روزها به فکر «حل» مشکلات کارگران افتاده است. در نخستین «همایش ملی کار»، ۱۹ مهر ۱۳۷۸، ایشان فرمودند که:

“در دوران تثبیت نظام بسر می‌بریم و رشد سیاسی و درک مصالح ملی از اهمیت بسزایی برخوردار است.” اما، ایشان همچنان اضافه کردند که مسأله «اشتغال» به عنوان مهمترین محور برنامه سوم توسعه بوده و

آغاز جنگ زرگری!

انتخابات مجلس ششم چهار ماه دیگر صورت می‌پذیرد. طبق روال انتخابات پیشین این بار نیز باندهای حاکم به ظاهر در مقابل یکدیگر قد علم می‌کنند. تنها تفاوت در این است که این بار به علت فشارهای شدید اقتصادی و تشنج‌های سیاسی (به ویژه قیام دانشجویان)، باندها ظاهری «متمدن» تری به خود گرفته و «جبهه‌گیری» ها علنی تر و مشخص تر از پیش صورت می‌پذیرد.

بقیه در صفحه ۲

دهمین سالگرد

انتشار نشریه

۳۰ سالگی امین سالگرد فعالیت
نشریه سوسیالیست‌های انقلابی

صفحه ۲



۱. مندل	ظهور سرهایه عالی عرب و ایران
۲. امین	حزب کمونیست عراق و مساله کردستان
۳. امین	انقلاب عرب و مساله فلسطین
۴. امین	کندراسیون: تفکود سالیانه اخیر
۵. امین	م. و مساله استاکین

نخستین شماره کدوکا، آذر ۱۳۵۳

دهمین سالگرد انتشار نشریه

سی‌امین سالگرد فعالیت سوسیالیست‌های انقلابی

آغاز جنگ زرگری!

«مجمع روحانیون مبارز» به رهبری خوینی‌ها در حال یافتن متحدان انتخاباتی در «جبهه دوم خرداد» (۱۷ گروه) است. «حزب کارگزاران سازندگی» به سرکردگی هاشمی رفسنجانی، «حزب جبهه مشارکت»، «حزب همبستگی ایران اسلامی»، «حزب اسلامی کار»، و از سوی دیگر «جمعیت مؤتلفه» همه در حال جبهه‌گیری هستند تا مضحکه انتخابات مجلس ششم را به اجرا درآورند.

گرچه حملات لفظی بین باندهای موجود در جریان بوده است، اما هیئت حاکم هیچگاه خود را چنین به یکدیگر نزدیک ندیده بود. علت اصلی این نزدیکی دوگانه است:

اول، تنش‌های اجتماعی (اعتراض‌های نویسندگان و قیام دانشجویان و اعتصاب‌های کارگری)، بنیاد رژیم را در «کل» لرزاند. باندهای رژیم از ترس از دست دادن قدرت سیاسی به یکدیگر نزدیک گشتند. پرچم‌دار «آزادی» و «جامعه مدنی» در مقابل شش روز اعتراض‌های دانشجویی (و یک اخطار ملایم از سوی فرماندهان پاسداران) خود را به آغوش خامنه‌ای پرتاب کرد (حتی عکس روبوسی آنها در جراید انتشار یافت). مدافعان «جامعه مدنی» به محض مشاهده اعمال واقعی یک آزادی نسبی بر خود لرزیدند و مشترکاً به سرکوب دانشجویان برخاسته و اختلاف‌ها را به کناری پرتاب کردند.

دوم، وضعیت وخیم اقتصادی، به باندهای هیئت حاکم اثبات کرده که یا باید اختلاف را تقلیل داده و همراه با یکدیگر به سوی دول غربی روند و یا قدرت کل رژیم به مخاطره خواهد افتاد. سفر اخیر خاتمی به فرانسه (و سپس به آلمان) نمی‌توانست بدون توافق کامل باند خامنه‌ای مورد اجرا قرار گیرد. از دیدگاه کارگران پیشرو، مسئله این دو باند تنها در کسب رضایت پایه‌ها حزب الله است و بس! وگرنه اختلاف در سیاست‌های عمومی میان آنها وجود ندارد. از اینرو خواست محوری کارگران پیشرو سرنگونی کل نظام است. ■ ۱ آبان ۱۳۷۸

سوسیالیست‌های انقلابی ایران «با انحلال» گرای و «انحلال» طلبی تشکیلاتی توافق ندارند. آنان معتقدند که عدم وجود زمینه مادی برای تشکیل یک گروه انقلابی در خارج از کشور به مفهوم «بی‌بندباری» سیاسی و دنباله‌روی از سازمان‌های سنتی نباید تلقی شود. به ویژه در وضعیتی که سایر گرایش‌های «راست‌گرا» و «میان‌گرا» در حال تدارک تشکیلاتی خود برای مداخله در ایران هستند. «کارگر سوسیالیست» به عنوان صدای کارگران پیشرو و سوسیالیست‌های انقلابی با چنین انگیزه‌ای انتشار یافته و می‌یابد. به سخن دیگر، با هدف تدارک ایجاد «حزب پیش‌تاز انقلابی»، از طریق مبارزه با سرمایه‌داری و نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش کارگری و برای تشکیل یک حکومت شورایی در ایران.

در سالی که سپری شد، «دیدگاه سوسیالیسم انقلابی»، شماره ۴ به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار بیانیه کمونیست، انتشار یافت. در پیوند با قتل‌هایی زنجیره‌ای نویسندگان شماره ویژه «کارگر سوسیالیست» (ضمیمه شماره ۶۰)، و به مناسبت سالگرد روز زنان شماره مخصوص (شماره ۶۲) انتشار یافتند. ارتباط‌هایی با برخی از فعالان جنبش کارگری، دوستان و رفقای که تمایل خود را برای همکاری عمومی و مشخص با «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» اعلام کرده‌اند، برقرار شده است. ما از کلیه کمک‌های معنوی، مادی و عملی‌ئی که رفقا و دوستان در اختیار ما قرار داده‌اند، سپاسگزاریم. بدون تردید، بدون همکاری و کمک‌رسانی بی‌دریغ و پیگیر این عده از رفقا و دوستان، «کارگر سوسیالیست» قادر به انتشار مرتب و مؤثر نمی‌بود. بدون شک، تداوم انتشار نشریه «تئوریک و نظری ما، «دیدگاه سوسیالیسم انقلابی»، با وقفه روبرو می‌شد. ما از رفقای که داوطلبانه در ارسال مرتب مقالات، انجام امور فنی نشریه و ایجاد امکانات مالی برای چاپ و توزیع نشریات به ما کمک رسانده و می‌رسانند صمیمانه سپاسگزاریم. ■

هیئت مسئولان

۱۳۷۸ آبان

نخستین شماره این دوره نشریه «سوسیالیست‌های انقلابی ایران»، تحت نام «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، در آذر ماه ۱۳۶۹ انتشار یافت. اما، مبارزه عملی آنان علیه رژیم سرمایه‌داری-آخوندی و مبارزه نظری علیه انحرافات موجود در درون جنبش کارگری به نه سال پیش محدود نمی‌گردد. بنیانگذاران این گرایش حدود سی سال پیش فعالیت متشکل خود را آغاز کرده‌اند. با انتشار نخستین شماره نشریه «کندوکاو» در آذر ۱۳۵۳، نظریات سوسیالیسم انقلابی انعکاس یافت. در انقلاب ۱۳۵۷، نشریات «چه باید کرد»، «کارگر» و «کارگران سوسیالیست» (مهر ۱۳۵۹) وجوه تمایز سوسیالیست‌های انقلابی را از نظریات انحرافی در روند انقلاب ایران، نشان داد. پس از آن نشریه کارگری، «نظم کارگر» و نشریه «تئوریک» «سوسیالیسم و انقلاب» و سپس گاهنامه «دیدگاه سوسیالیسم انقلابی» ادامه‌دهنده همان روش از کار بودند.

مبارزه نظری با انحرافات‌های استالینیستی، سائیریتی، آنارشیتی، آنارکو-سندیکالیستی و سوسیال‌دمکراتیک در خطوط عمومی مقالات نشریات به وضوح مشاهده می‌شود. همچنین در سطح عملی، فعالیت‌های دفاع از کارگران پیشروی ایران و پناهجویان و فعالان جنبش کارگری در خارج به ویژه در پاکستان، ترکیه و هلند پیگیرانه همراه با متحدان بین‌المللی توسط سوسیالیست‌های انقلابی ادامه یافته است.

امروزه بخش فعال و ادامه‌دهندگان راستین نظریات سوسیالیسم انقلابی، با نقد به اشتباهات و ایرادهای نظری و تشکیلاتی پیشین، خود را برای تدارک انقلاب آتی در «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» متشکل کرده‌اند. آنها نه مدعی‌اند که «حزب» و «سازمان» سیاسی مشخصی در خارج به وجود آورده و نه وانمود می‌کنند که امکان شکل‌گیری چنین گروه‌ئی در خارج از کشور، بدون درگیری مستقیم پیشروی کارگری، عملی است. تشکیل کنونی، تنها «داربست»ی است که توسط آن، سوسیالیست‌های انقلابی و کارگران پیشرو، پلی برای ساختن حزب پیش‌تاز انقلابی را تدارک می‌بینند. اما در عین حال طرفداران «اتحادیه

«حزب اسلامی کار» خود را بیکار اعلام کرد!

مدتی است که حزبی با نام «حزب اسلامی کار» در ایران فعالیت می‌کند. این حزب پس از اینکه به اصطلاح «آزادی» فعالیت احزاب اعلام شد افتتاح شده و شروع به فعالیت کرد. با در نظر گرفتن این که این حزب قصد دارد در انتخابات مجلس ششم در بهمن ماه شرکت کند، شاید بعضی‌ها را به این فکر بیندازد که مسایل اصلی این حزب، شش میلیون کارگری است که به دلیل بیکاری (و کم کاری) به ویرانی کشیده شده؛ ده‌ها میلیون کارگر که به دلیل تورم طاقت فرسا از خوراک، پوشاک و مسکن ابتدایی محروم گشته؛ و یا هزاران هزار کارگر که ماه‌ها حقوقشان پرداخت نشده و مجاناً برای سرمایه‌داران کار می‌کنند.

ولی در این مقطع «حزب اسلامی کار» به جای تدارک و تدوین بیانیه خود در مورد حفاظت و بهبود وضعیت کار و زندگی کارگران دنبال تکرار «طوطی» وار مواضع مقامات رژیم در مورد «تهدید نظامی آمریکا» را تکرار می‌کند. در روز ۱۸ مهر بیانیه این حزب چنین اعلام کرد که: «دولت ایران با حمایت قاطع و پشتوانه آرای ۳۰ میلیونی مردم تمامی مشروعیت در ابعاد ملی و بین المللی را داراست و هر گونه تهدید و توهین به دولت جمهوری اسلامی ایران، در حقیقت تهدید و توهین به ملت بزرگ ایران تلقی شده و عواقب جبران ناپذیری را برای ایالات متحده به همراه خواهد داشت» (مندرج در «عصر آزادگان» ۱۹ مهر ۱۳۷۸).

با این بیانیه این حزب دیگر جای تردیدی و توهمی برای عقب افتاده‌ترین عناصر سیاسی هم باقی نمی‌گذارد. این حزب خواهان دفاع از «ملت» (!) ایران و نه کارگران است و نقشش را با کمال وقاحت کمک خود به رژیم اعلام می‌کند، تا بتواند از محصه اقتصادی (و نتیجتاً سیاسی) در بیاید. تمامی فعالیت‌های رژیم برای بهبود وضعیت اقتصادی، از بهبود روابط با کشورهای منطقه تا اتحادیه اروپا، دریافت وام ۱۰۶ میلیون دلاری از «بانک توسعه اسلامی» و درخواست وام ۱/۵ میلیارد (!) دلاری از دولت فرانسه برای جلوگیری از کابوس اصلی رژیم - شورش‌ها، تظاهرات و اعتصابات کارگران - جلوگیری کند. نقش «حزب اسلامی کار» نیز خدمتکاری به این رژیم سرمایه‌داری است و بس! از نقطه نظر کارگران این حزب خود را بنقد بیکار کرده است!

کارولین پتروسیان ۲۷ اکتبر ۱۹۹۹

یافته) این رقم به مراتب بیش از ادعای اوست. برای نمونه تنها در استان گیلان نرخ بیکاری جمعیت فعال ۱۸ در صد بوده و در سال پیش ۱۵ هزار نفر از نیروی شاغل اخراج یا از کار برکنار شده‌اند. (روزنامه «کار و کارگر»، ۴ مهر ۱۳۷۸).

یکی از سیاست‌های مهم خاتمی متکی بر «جامعه مدنی»، برای حل مشکل اقتصادی، جهت‌گیری به سوی غرب بوده است. با این روش او امیدوار بود که سرمایه‌های خارجی و فراری به ایران بازگشته و چرخ‌های زنگزده اقتصاد مجدداً به حرکت درآید. سفر او به ایتالیا و سپس به فرانسه و آلمان در چنین بستری قرار گرفته است. اما، بر خلاف میل و آرزوی وی این سیاست‌ها نیز با شکست روبرو شده‌اند. تحلیل‌های اقتصادی غربی حاکی بر اینست که ایران در ریسک سیاستگذاری اقتصادی و ریسک نقدینگی - ارزی تقریباً از همه کشورها بدتر است. نا آرامیهای اجتماعی، خشونت‌های سیاسی بین باندهای هیئت حاکم، این ریسک‌ها را افزایش داده‌اند (ماهنامه اکونومیست، چاپ لندن). در واقع فرار سرمایه از ایران بیش از پیش شده و افزایش وام‌ها از بانک‌های بین‌المللی رژیم را بیشتر تحت فشار قرار خواهد داد. خاتمی در سفر اخیر خود به فرانسه یک و نیم میلیارد دلار اعتبار بانکی مطالبه خواهد کرد (ایران دیلی، ۲۵ اکتبر ۱۹۹۹).

بدیهی است که در چنین وضعیتی سخن از «تثبیت نظام» به میان آوردن یا ناشی از عدم اطلاع کافی در مورد مسایل اقتصادی و یا ناشی از اشاعه اکاذیب و تزویر.

مهرداد راوندی

۵ آبان ۱۳۷۸



کلمات قصار رئیس جمهور

نقشه از صفحه ۱

او بحران اقتصادی ایران را کاملاً نادیده گرفته و صحبت از «تثبیت نظام» به میان آورده و تنها از مسئله بیکاری یاد می‌کند. در صورتی که خود او از دو سال پیش بارها از «اقتصاد بیمار» سخن به میان آورده است. پرسیدنی است که در این مدت چه تحولات اقتصادی‌ای رخ داده که آقای رئیس جمهور به ناگهان به «تثبیت نظام» و اقتصاد اشاره می‌کند؟ آمار و ارقام خود رژیم (که به شدت دستکاری شده است) نشان می‌دهد که در طول این دو سال نه تنها وضعیت بهتر نگشته که بحران اقتصادی تعمیق نیز یافته است. برنامه پنج‌ساله سوم رژیم که قرار است آخر سال جاری اعلام گردد، مشکلات بسیار عمیق‌تری از آنچه «رئیس جمهور» اشاره کرده، خواهد داشت.

خاتمی می‌گوید که مسئله بیکاری با ایجاد «فرصت شغلی» برای حدود ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر قابل حل است. اولاً این آمار واقعیت ندارد. ایشان فراموش می‌کنند که در ایران هر سال بیش از ۸۰۰ هزار تن جوان وارد بازار کار می‌گردند (مجله «مید»، ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۹). به سخن دیگر چنانچه رقم بیکاری ایشان صحت داشته باشد (که ندارد و طبق آمار غیر رسمی بیکاری به بیش از ۱۰ میلیون هم رسیده است)، تنها در دو سال حکومت ایشان یک میلیون و ۶۰۰ هزار تن به خیل بیکاران افزوده شده‌اند. اضافه بر اینها با اضافه کردن اخراجی‌ها و برکناری‌ها در صنایع (که در صد آن در سال پیش افزایش

«جامعه مدنی»

و

«چپ»

مقاله زیر بخشی از سخنرانی یکی از فعالان «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»، خ. یاری، در سمینار «کانون ایرانیان لندن»، ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۹، است. در این سمینار اسماعیل خوئی، رضا غفاری، سیروس ملکوتی، ایرج جنتی عطائی و منوچهر ثابتیان و نمایندگان «راه کارگر»، «حزب کمونیست کارگری ایران»، «هواداران اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)»، نیز شرکت داشتند.

.... با توجه به اوضاع فعلی، مسئله "جامعه مدنی" باید مورد بازنگری قرار بگیرد. دوستان می‌دانند که دو سال پیش به محض انتخاب خاتمی به طور عمومی دو گرایش نظری در سطح اپوزیسیون به خصوص خارج از کشور در مقابل هم صف آرایی کردند. گرایش نخست عموماً طبق روال همیشگی مسائل درون ایران را کاملاً بر مبنای تحلیل‌هایی مبنی بر اینکه "توطئه در کار است" و یا "تبانی بین خامنه‌ای و خاتمی صورت گرفته که وضعیت از کنترل خارج نشود"، ارائه دادند. برخی گفتند که خامنه‌ای، خاتمی را جلو انداخته که با کسب آراء مردم بحران رژیم را تقلیل دهد و اپوزیسیون را از درون شناسایی کرده تا آنها را کشتار کند! در واقع آنها یک تئوری توطئه پشت سر وقایع اخیر مشاهده کردند. به زعم آنها اختلافات درون رژیم همیشه وجود داشته و چیز تازه‌ای نبوده و در نتیجه لزومی ندارد که دخالتی توسط نیروهای انقلابی صورت گیرد. مثلاً در انتخابات شوراهای شهر و روستا کاملاً به دخالت کم بها، دادند و آراء میلیون‌ها نفر در این انتخابات اینها را نادیده گرفتند و از امر دخالت گری در این امر طفره رفتند.

این نوع بر خورد، به نظر من ناشی از این است که این بخش از نیروهای اپوزیسیون مسائل جامعه را بر اساس تحلیل از وضعیت مشخص روز انجام نمیدهند بلکه بر اساس پیش داورهای و تئوری‌های کتابی، بررسی می‌کنند. مثلاً همین وضعیت را در دوران شاه ما مشاهده کردیم. نیروهایی بودند (مخصوصاً در خارج از کشور) که بر این عقیده استوار بودند که سرنگونی شاه فقط باید از طریق مثلاً "محاصره شهرها از طریق دهات" صورت بگیرد بر اساس تئوریهای مانو تسودون، یا اینکه فقط از طریق جنگ چریکی توده‌ای است که شاه سرنگون میشود و گرنه

سرنگونی امکان پذیر نیست چون تئوریهایی که اینها در نوشتجات مختلف انقلابیون خوانده اند، نشان داده که سرنگونی رژیم در ایران باید به شکل انقلاب کوبا صورت بگیرد. و یا بعضی‌ها بر این اعتقاد بودند که انقلابی مانند انقلاب اکبر روسیه باید صورت بگیرد. یعنی شوراهای کارگری باید ساخته بشوند و شوراهای کارگری قیام مسلحانه را سازماندهی دهند و رژیم را سرنگون کنند. اما، در تاریخ ایران نشان داده شد، که این نوع تئوریا هیچ کدام صحت نداشته است. یعنی اینکه امکان دارد آغازگاه تحولات در سطح جامعه در جای دیگری باشد. جرقه‌هایی از جاهای مختلف صورت می‌گیرد. مثلاً در دوران شاه آغاز مبارزات ضد سلطنتی نه از قیام مسلحانه توده‌ای و نه از طریق محاصره شهرها از طریق دهات بلکه از شبهای شعر صورت گرفت. در شبها شعر عده‌ای از نویسندگانی بودند که خیلی هایشان حتی نسبت به خمینی توهم داشتند، و یک سلسله فعالیتهای ضد استبدادی شروع کردند مثلاً، منطق مبارزاتی جوری بود که در فاصله خیلی کوتاهی این فعالیتهای تبدیل شد به اعتصابات توده‌ای وسیع در خیابانها و ساختن بلافاصله شوراهای کارگری و محلات و غیره برای سرنگونی رژیم. بنابراین آغازگاه انقلاب، یا جرقه‌ای که در جامعه صورت میگیرد، محققاً منطبق با تئوریهایی که ما در کتابها خواندیم و یا اینکه امیدواریم انطور رخ دهد، نیست. از اینرو است که نیروهایی که در واقع بر خورد انزوا طلبانه یا فرقه گرایانه به مسائل امروز ایران میکنند، هم به خودشان لطمه میزنند و هم به جنبش کمونیستی. یعنی الان ما در موقعیتی قرار گرفتیم که رفقا و دوستانی که در این سازمان‌ها و گروه‌ها هستند باید از لاکها و پوستهای خودشان بیرون بیایند. و صرفاً به این اکتفا نکنند که سالی یک جلسه مثلاً "سالگرد" بگذارند و یا اینکه دو سه تا پیکت بروند و مسئله را خاتمه شده قلمداد کنند. اکنون زمانی فرا رسیده که چپ انقلابی، نیروهای کمونیستی، باید در یک وحدت دراز مدت، یک اتحاد عمل دراز مدت با همدیگر، مداخله در ایران را سازمان بدهند.

زیرا که واقعیتش این است نیروهای جوان و زنان که به خاتمی رای دادند در واقع طرفدار او نبودند. خاتمی را کسی نمی‌شناخت غیر از افرادی در محافل مشخص هیئت حاکم. دلیل اینکه آنها به خاتمی رای دادن و امروز از مدافعین رهبران دانشجویی مثل طبرزدی و غیره هستند اینست که اکثریت دیگر وجود ندارد. طبرزدی‌ها خودشان به هر حال ارتباط‌هایی با رژیم در گذشته داشتند. چون بدیل انقلابی وجود ندارد، طبرزدی‌ها سخنگوهای جنبش می‌شوند. زیرا که جنبش نیاز به رهبری و سخنگو دارد. به این علت است که حزب پیششار کارگری که در پیوند با مسائل امروزی کار کرده مورد نیاز است. به سخن دیگر باید بدیل دیگری به جوانان و زنان ایران داده شود. چون اگر این آلترناتیو داده نشود، واضح است که جنبش به کجراه خواهد رفت و واضح است که

اضافه بر این، این دوستان تصور میکنند که اگر جای یک آخوند را تغییر بدهیم و یک کراواتی بیاوریم، تحولات دموکراتیک در جامعه ایران تحقق می یابد. اینطور نیست! بهترین نظامی که دموکراتها، لیبرال دموکراتها، سوسیال دموکرات ها، در داخل ایران میتوانند ایجاد کنند که مرتبط با غرب باشد، بهتر از رژیم شاه نخواهد بود. رژیم شاه در بحبوحه رشد خودش که اصلاحات ارضی را آغاز کرده بود و مورد حمایت کامل امپریالیسم و غرب قرار داشت، با بحران اقتصادی روبرو شد. بورژوازی ایران یک بورژوازی عیلمی است که از طریق امپریالیسم بر جامعه ما تحمیل شده و قابلیت حل تکالیف دموکراتیک جامعه را ندارد و قابلیت گشایش های دموکراتیک را ندارد حتی اگر هم گشایش ها دموکراتیک ایجاد بشود به دلیل وابستگی، به دلیل پیوند با امپریالیسم، مسئله رشد نیروهای مولده در جامعه ایران از طریق بورژوازی محدود و مسدود خواهد شد. دموکرات ترین افرادی که در خارج از کشور هستند حتی اگر خاتمی هم عقب نشینی کند و خامنه ای هم کنار برود، و اینها فردا حکومت را در دست بگیرند چند ماه ممکن است کاری نکنند و ممکن است قول قراوهایی بدهند، ولی بعد از آن مجبور هستند یا اقتصاد ایران را به جلو ببرند که امپریالیسم اجازه نخواهد داد، یا مردم را سرکوب کنند. یا اینکه راه را باز کنند برای اینکه شوراهای کارگری قدرت را در دست بگیرند و راه دیگری نیست.

بنابراین حساب و کتاب باز کردن روی خاتمی و توهم ایجاد کردن مبنی بر اینکه یک جامعه ای مانند سوند یا فرانسه در ایران حاکم خواهد شد، اقدامی است نادرست. درست بر عکس مسئله ای که از امروز این روشنفکران و پژوهشگران در خارج باید تمرکز اصل خود را روی آن متمرکز کنند، حمایت از نیروی بالقوه انقلابی در ایران یعنی طبقه کارگر است. هیچ نیروی دیگر انقلابی وجود ندارد. اگر هم طبقه کارگر امروز آمادگی تسخیر قدرت را نداشته باشد، نیروی بالقوه انقلابی است.

حمایت این عده از خاتمی، مثل این می ماند که آنها به راننده ای که پشت یک اتومبیل قرار گرفته اعتماد کنند. اما غافل از اینکه این اتومبیل هم ترمزش و هم رولش بریده و تازه راننده آن هم رانندگی بلد نیست! واضح است این افراد نهایتا سر خودشان را به باد خواهند داد. خاتمی هم خودش به کجراه خواهد رفت و هم دنبال روان او. پس این یک اشتباه محض است.

روشنفکرها، تنوریسم ها و نظریه پردازان ما که در خارج به ما هشدار میدهند که فرقه گرا نباید بود، اینها باید نشان دهند که در صد سال اخیر در کدام یک از کشورهای "جهان سوم" سوسیال دموکراسی و بورژوا دموکراسی موفق بوده است. یا حتی اصولا سوسیال دموکراسی کشورهای غربی چه مزایایی جز فقر و بدبختی و بحران برای مردم به ارمغان آورده است.

محدودیت ایجاد میشود. باید از همین آقا یونی که الان در زندان هستند، مثل مدافعین نشریه "هویت خویش" طبرزدی و غیره سؤال کرد که چرا ۵ سال پیش از حق مطبوعات دفاع نکردند؟ چرا از حق مطبوعات و نظریات کمونیستها دفاع نمیکند؟ فقط وقتی خودشان مورد ستم و ضرب قرار میگیرند شروع به دفاع از "دموکراسی" می کنند! بنابراین این افراد محدودیتهایی ایجاد خواهند کرد، منتها در عین حال اکنون به دلیل نبود بدیل انقلابی از رهبران جنبش توده ای هستند. اینکه اینها در رهبری جنبش توده ای قرار گرفتند به این مفهوم نیست که حرکتیایی در ایران نیست. به این مفهوم نیست که اینها پایه توده ای دارند. اگر یک جوان ۲۵ ساله کمونیست و سوسیالیست، امروز در ایران باشد و از تئوریهای مبارزه مسلحانه اطلاعی نداشته باشد، از تئوریهای مثلا فرض کنید انقلاب سوسیالیستی اطلاع نداشته باشد، بدیهی است که برای مبارزه ضد سرمایه داری احتیاج به سخنگو خواهد داشت. احتیاج به رهبری دارد، چون مسئله تنها طغیان های شهری و غیره دیگر مطرح نیست. سازماندهی در دستور کار قرار گرفته اینها در واقع با شعارهای مشخص، با سازماندهی مشخص حرکتها را سازماندهی میدهند. جنبش رهبری را لازم خواهد داشت و از این لحاظ است که اینها به طرف این سخنگوها خواهند رفت. و همان بلایی که خاتمی سر مردم آورد، فردا همین آقای طبرزدی بر سر مردم خواهد آورد. بنابراین پیشنهاد مشخص ما به رفقای انزواطلب و فرقه گرایی که در طیف چپ قرار گرفتند، این است که اکنون زمان ساختن یک اتحاد عمل دراز مدت دفاع از جنبش کارگری فرا رسیده است.

انحراف دیگری نیز وجود دارد. اینها مدافعان خاتمی هستند. اکثریتی امروز در ایران مدافع یا شکلی توهم نسبت به خاتمی پیدا کرده اند. علت آن هم اینست که اینها در واقع در داخل ایران انتخابشان بین بد و بدتر بوده است و هیچ انتخابی دیگری را نداشتند. منتها در خارج از کشور بسیاری از نیروهای اپوزیسیون امروز وقایع داخل ایران را یک مقطع خیلی مهمی در تاریخ قلمداد میکنند و توهمات نسبت به خاتمی را در واقع تشدید میکنند. این به نظر من نادرست است، چون خاتمی اولاً جزئی لاینفک از هیئت حاکم است و به هیچ وجه قصد اصلاحات را ندارد و به هیچ وجه توان اصلاحات در جامعه را ندارد. او در موقعیتی قرار گرفته که یک سلسله فعالیتها را انجام میدهد که از حوزه عملکرد خودش هم دارد خارج میشود. در شرایط ایران امروز نیروهای گریز از مرکز ایجاد شده و خود خاتمی و بهزاد نبوی شروع کرده اند به حمله به همین دانشجوها. خاتمی در مقابل تهاجمات سکوت میکند، بنابراین یک همچنین شخصیتی واضح است که نباید مورد حمایت قرار بگیرد و این توهمات نباید ایجاد شود که گویا خاتمی خواهان این هست که تحولات عمیق در جامعه بوجود بیاید یا دموکراسی بیاورد.

روسیه به کجا میرود؟

استیو مایرز

در هفته های گذشته دستگاههای خبری غرب غوغایی در رابطه با رسوایی تبهکاریهایی که رژیم روسیه و گردانندگان آن بار آورده اند، بپا نموده اند. "جیم لیچ" (از حزب جمهوریخواه امریکا) که رئیس کمیته بررسی این اتهامات بوده است، میگوید که مبالغ مورد نظر به بیش از ۱۰۰ بیلیون دلار میرسد. بزرگترین دزدی در تاریخ بشر. افراد خانواده یلتسین خود در این تبهکاری متهم شناخته شده اند. اما دستگاههای خبری روسیه و غرب با کمال رذالت، توجه را بر روی چند خانواده یهودی از الیگارشی روسیه معطوف داشته اند. بهر حال بنظر میرسد که جنگ سرد دوباره آغاز شده است و در نشریات غربی برای بار دیگر به مردم روسیه چنان برخورد میشود که گویی آنها موجوداتی کمتر از انسان هستند.

در تمام طول دهه ۱۹۹۰ امریکا همیشه میخواسته که روسیه را که مأخذ بزرگترین منابع طبیعی است، بصورت نیمه مستعمره در آورد و در این مسیر ترجیح داده است که این منطقه را به شرق و غرب و حتی جنوب - اطراف دریای خزر (منطقه ای که از لحاظ انرژی بسیار غنی است) تقسیم کند. صندوق بین المللی پول با تشویق روش خصوصی سازی در این کشور صنایع آنرا تا مرز نابودی و کل جمعیت کشور را به فلاکت و فقر کامل کشاند. در حالیکه خود بزرگترین منافع را از تولید صنایع، صادرات طلا، گاز، نفت و مواد آلی برد. یکی از نمونه های استثمار عظیم غرب در این زمینه دستمزدی است که به کارگران مهاجر چینی تولید پوشاک "ژ آ پ" در نزدیکی ولادیوستو پرداخت میگردد: ۱۱ سنت در ساعت (۱۱ سنت برابر ۱۱ درصد ۱ دلار امریکا است).

اما خواب و خیالهای سرمایه داری غرب مبنی بر اینکه بتواند بدون بهم زدن ثبات کشور آنرا در حد نهایت استثمار کند، با آغاز ورشکستگی اقتصادی در اوت ۱۹۹۸ همه نقش بر آب گردید. با توجه به درصد بیکاری و عقب افتادگی در پرداخت مبالغ بسیار بالایی از دستمزدها که باعث به فقر کشیده شدن توده عظیمی از مردم گردید و مبارزات سراسری کارگری در طول ۸ ماه گذشته، نشانگر لبریز شدن صبر کارگران است. اما نمیدانند راه بکجا برند. مردم عادی روس اکنون به این امر که گول غرب را خوردند واقف گشته اند و اینهمه را نتیجه حقه بازی سرمایه داری غرب میدانند.

خواهان حفظ پرستیژ اتحاد جماهیر شوروی هستند، اما تحت نظام سرمایه داری.

از طرف دیگر آن جناح از بورژوازی نیز که پشت یلتسین را بخاطر حزب ناسیونالیست "فار" خالی کرد، به یک دولت با قدرت که بتواند در مقابل غرب بایستد احتیاج دارد. البته در این مسیر کوشش چندانی لازم نیست. آنها نقداً روابط خود را با چین برقرار نموده اند. رهبر حزب کمونیست روسیه هم بارها به ایجاد یک بلوک اروپا-آسیایی که در آن روسیه در مرکز قرار داشته و از قدرت بزرگی در برابر برتری و استیلای امریکا برخوردار باشد، صحبت کرده است.

در عین حال امریکا نیز با تمام قدرت میکوشد تا از اتحاد اروپا و آسیا که منجر به ایجاد چنین قدرت بزرگی در برابرش میشود، جلوگیری نماید. استراتژی امریکا در این راستا جنگ هم انداختن کشورهای حوزه شمال دریای خزر، قفقاز و آسیای مرکزی است. با بر انگیزتن احساسات ناسیونالیستی در منطقه و جنگ هم انداختن آنها امریکا هم از ایجاد این اتحاد جلوگیری میکند و هم خود از لحاظ جغرافیایی و اقتصادی بهره میبرد. در این رابطه شما کافی است که نگاهی به نقشه بیاندازید. البته این اعمال امریکا میتواند بازتابهای نامطلوب هم داشته باشد و روسیه، چین و آسیای مرکزی را بهم نزدیکتر کند، مثل زمانیکه امریکا با ندایی عربستان سعودی یا کویت را در امر تهیه بودجه برای وسایل جنگی چریکهای اسلامی پاکستان، مأمور میگرداند.

پیش از بمباران یوگسلاوی بوسیله نیروهای ناتو، اتحاد جماهیر شوروی سابق عمدتاً به روسیه و قزاقستان تقسیم شده بود و امریکا کوشید تا منطقه ای ضد روسی در جنوب متشکل از گرجستان، اوکراین، ازبکستان، آذربایجان و مولدووا درست کند. اما از زمان پایان جنگ، تعدادی از این کشورها مانند تاجیکستان به اتحاد روس بازگشته و بقیه مانند ازبکستان، اوکراین و مولدووا در پی بررسی بسیار جدی بمنظور پیوستن به اتحاد روس میباشند. موقعیت امریکا در منطقه بسرعت به طرف ضعیف شدن میرود و امریکا به تبار خود نصیحت میکند که از سرمایه گذاری در این مناطق خودداری کنند.

در این میان پوتین و رهبر حزب فار هم بقول خود وفا کرده و از سرعت خود در جاده خصوصی سازی میخواهند بکاهند و یا سرعت آرام خصوصی سازی در چین را در پیش خواهند گیرند. البته از آنجاییکه اینها نیروهای مترقی نبوده و طرفدار سرمایه داری هستند، در حقیقت

بمباران یوگسلاوی بدست ناتو، صحت این امر را به آنها ثابت کرده است. ۸۵ درصد مردم روس نظام استالینیستی قبلی را به آنچه که امروز دارند ترجیح میدهند و احساسات ضد سرمایه داری، ضد صندوق بین المللی پول و ضد یلتسینی هرگز به این حد و قدرت نبوده است.

در این دوره کنونی که ما میتوانیم به آن "دوره جدید" در روسیه نام دهیم، اشراف و الیگارشی روسیه، یلتسین طرفدار صندوق بین المللی پول را ساقط کرده و نقشه تغییر فوری احساسات سالم مردم را در جهت رشد ناسیونالیسم افراطی و ضد امریکایی در سر میپروانند. آنها بدرستی که از آغاز یک اکتبر ۱۹۱۷ دیگر میهراسند. اما در حال حاضر هیچ حزب توده ای که بتواند رهبری را بعهده بگیرد وجود ندارد و الیگارشی روسیه به نظر میرسد که دارد موفق میشود. در طول تابستان از طرف ضد یهودیان حمله های زیادی به افراد شد و این نوع احساسات بشدت در حال رشد هستند. مبارزه برای ساختن یک حزب کارگری یا انقلابی هنوز در مرحله جنینی قرار دارد و حزب کمونیست کشور عملاً از سرمایه های روسی و وجود یک دولت قوی حمایت میکند و هر روز عقاید ناسیونالیسم افراطی و وطن پرستی را تبلیغ مینماید.

بورژوازی غرب هم برای منحرف کردن افکار در زمینه نقش خود در این میان، آنکه تا دیروز خود دزد سر گردنه بود، امروز به عدالتخواهی در برابر تبهکاریهای مافیایی این کشور بلند شده است. از طرف دیگر الیگارشی روسیه در حال احیای پایگاه توده ای قوی ملی است تا با کمک آن حلقه اسارت غرب را بدور انداخته و خود تبدیل به حلقه استثمارگر بدون رقیب در منطقه گردد. آنها قاطعانه اعلام میدارند که روسیه سرمایه داری نیمه مستعمره کسی نخواهد شد، بلکه خود مستعمرات خود را استثمار خواهد کرد.

به سمت نخست وزیری رسیدن ولادیمیر پوتین، خود بیانگر قدرت او بر روی یلتسین است. او از این قدرت جهت کسب حمایت یلتسین بمنظور رسیدن به سمت ریاست جمهوری خود در تابستان سال آینده نیز استفاده خواهد نمود. به عنوان یکی از رهبران سابق "اف اس ب" (جانشین کا گ ب)، او هنوز در قدرت است. زیرا این ارگان شاید تنها ارگانی باشد که طی این سالها قدرت چندانی را از دست نداده است. با سازماندهی مجددی که پوتین انجام داده، توانست قدرت همه جانبه بیشتری را دست خود بگیرد. او نماینده سازمان ضد اطلاعات، صنایع دفاع و رهبری ارتش است. این بوروکراتها و اشراف

جنبش دانشجویی اخیر ایران

اهداف، افق و چشم اندازها

سوی بعضی از گروه‌های دست راستی، میانه و متأسفانه چپ حمایت می‌شود، سوابی بیش نیست.

دومین درس اما، اتحاد جناح‌های ارتجاعی هیئت حاکم بود که به محض احساس خطر سرنگونی، تمام خصومت‌ها و جنگهای زرگری را کنار گذاشته و متحداً به سرکوب قیام می‌پردازند. در وقایع اخیر، خاتمی که مهر سکوت بر لبان خویش زده بود، بعد از موضع‌گیری جناح خامنه‌ای و تهدیدنامه‌ی ۲۴ نفر از فرماندهان سپاه (۲۱ تیر)، اظهار داشت که باید صف «خودها» را از «ناخودها» جدا کنیم. روزنامه «کیهان» برای زهر چشم گرفتن و همسو نمودن جناح دوم خردادی در مقاله‌ی زیر قلم «شریعت‌مداری» در ۲۱ تیرماه، عرصه سیاست ایران را به یک خیابان یک بانده توصیف نمود که در آن، دو حریف به سرعت به طرف هم حرکت می‌کنند. از آنجایی که عرض این خیابان فقط برای عبور یک اتوموبیل ظرفیت دارد، بالاخره یکی از دو حریف بایستی از خیابان خارج شده و راه را برای عبور دیگری باز کند.

درس سوم (اینکه)، جنبش دانشجویی اخیر مبین بیداری نسل تازه نفس و جدیدی است که خواستار نابودی انحصار و آخوندیزم است. ایران به مانند سایر کشورهایی که دارای جمعیت جوان هستند با ۷۰ درصد جمعیت زیر ۳۰ سال، ۱۹ میلیون دانش‌آموز و یک ونیم دانشجو (۲۹۹هین کشور دانشجوی جهان)، حالت بسیار ملتهب و انفجاری را داراست. اگرچه دانشجویان یا (اذهان بیدار جامعه)، اولین جرقه‌های آتشگاه قیام را روشن می‌کنند ولی بعلت خودمختاری‌یی که در جنبش آنان نهفته است، این جنبش رادیکال به یک باره خاصیت تجردی (آبستره) به خود گرفته و به دست سرکوبگران، سرکوب می‌شود.

دانشجویان می‌توانند حکم «کاتالیزور» را بازی کنند ولی فاقد آن قدرت اجتماعی‌اند که قادر به تغییر پایه‌یی یک جامعه باشند. با علم بر این واقعیت و از آنجایی که دانشجویان از گرایش‌های نظری متفاوت برخوردارند، وجود یک گرایش سوسیالیست و انقلابی که قلب معضلات را نشانه رود، امری ضروریست.

وظیفه دانشجویان سوسیالیست، مبارزه با تمام گرایش‌های ارتجاعی و فررومیست درون جنبش دانشجویی و پیوند با طبقه کارگر و سایر اقشار دریند می‌باشد. طبقه کارگر ایران به مثابه طبقه‌یی که شریان اقتصادی جامعه را در دست دارد بعنوان یکی از سازماندهان اصلی قیام یا سرنگونی ایفا نقش می‌کند. از آنجایی که رادیکالیسم یک جنبش به طور صرف، به معنی رسیدن به کمال مطلوب و سوسیالیسم نیست، تداوم و شرکت نیروهای اجتماعی که به نوعی در تولید اجتماعی نقش تعیین‌کننده را دارند (یعنی: طبقه کارگر)، ضروریست.

با یک مثال تاریخی به توضیح این مطلب می‌پردازیم. اعتراضات دانشجویان در سال ۱۳۵۶، بسیار جالب و شبیه به رخدادهای کنونی دانشجویان است. در آبانماه ۵۶، دانشجویان در شبهای شعر «انستیتو گوته» شرکت کرده و در یکی از آنها زنده‌جاوید «سعید سلطان‌پور» به شعر خوانی پرداخت، پلیس به جمعیت انبوه مردم که در بیرون انستیتو حاضر بودند حمله کرد و این حرکت به یک تظاهرات ده، پانزده هزار نفری بر علیه رژیم تبدیل شد. رژیم به هر نحوی بود حرکت را سرکوب کرد. در سال ۱۳۵۷ اما، با ورود کارگران به کارزار اصلی مبارزه، - اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه - شیرازهی حکومت پهلوی دریده و رژیم ستم‌شاهی ساقط شد.

متن زیر سخنرانی یکی از رفقای «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران»، رفیق «د. حاتمی» است که در سمیناری با عنوان «جنبش دانشجویی اخیر ایران: اهداف، افق و چشم‌اندازها»، تاریخ ۱۶ اکتبر، در «دانشگاه لندن»، ارائه گردید. (شایان ذکر است که این سمینار توسط «کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران»، برگزار شد.)

اعتراضات اخیر دانشجویی با تصویب «قانون اصلاح مطبوعات» یا بهتر بگویم قانون سانسور آن، آغاز شد. این اعتراضات سپس با توقیف روزنامه‌ی «سلام» که اطلاعاتی در مورد «امامی» (یکی از مسببین قتل نویسندگان) درج کرده بود به اوج خود رسید. سازمانهای دانشجویی و میلیشای آنان، کمیته‌یی را به نام «کمیته تحصن» شکل می‌دهند. این کمیته توقیف «روزنامه سلام» را محکوم کرده و سایر دانشجویان را به تحصن در کوی دانشگاه تهران دعوت می‌کند.

با هجوم مأموران اطلاعاتی - عملیاتی سازمان ساواک رژیم، مزدوران انصار و بسیج به خوابگاههای دانشجویان در شبانگاه ۵ شبه ۱۷ تیرماه، قیام پرشور دانشجویان آغاز و کمتر از ۲ تا ۳ روز تمام شهر تهران به آتش ملتهب و گدازانی تبدیل می‌شود.

این قیام سپس به شهرهای تبریز، شیراز، مشهد، اصفهان، همدان، ارومیه و مهاباد و غیره (بالغ بر ۱۴ شهر) سرایت می‌کند. قیام دانشجویان نشان داد که متشکل‌ترین و در عین حال عقلانی‌ترین پاسخ به توحش و بی‌داد آخوندها، قیام بر علیه حکومت آنهاست.

صحبت در مورد وقایع و حماسه‌های خلق شده در این ۶ روز بسیار است و با وقت محدودی که در اختیار من می‌باشد، نمی‌توانم به تمام آنها بپردازم، لذا مستقیم می‌روم روی درس‌های قیام دانشجویان، نتایج و چشم‌اندازهای موجود در جنبش آنها.

اولین و در عین حال مهم‌ترین درس قیام اخیر، کسب سریع آگاهی سیاسی توسط دانشجویان بود. دانشجویان به مثابه حساس‌ترین و در عین حال ورزیده‌ترین قشر تحت ستم وارد کارزار مبارزاتی شدند. در روز اول: به توقیف روزنامه «سلام» و محدودیت مطبوعات اعتراض کردند،

روز دوم: به ماهیت نیروهای ارتجاعی پی بردند،

روز سوم: رهبر انقلاب را زیر سوال بردند،

روز چهارم: به ماهیت رئیس‌جمهور پی برده،

و در روزهای آخر، شعار «وای به روزی که مسلح شویم» را سر دادند.

در حکومت سرمایه‌داری - آخوندی موجود، هر خواسته (از حداقل خواستهای صنفی گرفته به بالا)، در یک پروسه بسیار کوتاه به یک جنبش ضد رژیم تبدیل می‌شود.

این خواستهای دمکراتیک که در جوامع بورژوا - دمکراتیک غربی (باصطلاح سکولار) خودش را در احزاب و اتحادیه‌های زرد متبلور می‌کند، در ایران بعلت عدم حضور احزاب و فعالیتهای سیاسی آزاد، شکل انفجاری به خود گرفته و پیشرو و پیشگامان را و می‌دارد که برای کسب اولیه‌ترین حقوق‌شان گام به گام به سنگرهای دشمن شب‌پرست حمله برده و به فتح یک به یک آنان مبادرت ورزند.

با خواصی که عنوان شد، استحاله و حرکت به سوی مدینیت که از

چراکه وقتی موج روان مردم ستم‌دیده به راه افتد، کسی را توانایی ایستادگی در مقابل آن نخواهد بود.

نیروهای انتظامی که برای اولین بار، گروه ضد شورش را با کلیه وسایل وارد صحنه کرده بودند با آچمز زودرس مواجه شدند. سربازان ضد شورش از زدن مردم طفره رفته و فقط به خنده و تمسخر فرماندهان خویش پرداختند. بیشترین درگیری‌های نیروهای انتظامی و ضد شورش، برخورد نورچشم‌ها و درجه‌داران اطلاعاتی کادر با مردم تظاهرات‌کننده بود. این واقعیت بدون شک سبب خواهد شد که رژیم برای هر چه حرفه‌یی ترک کردن ارگان‌های سرکوبگر ضد شورش و اطلاعاتی، بودجه‌ی وسیع‌تری را اختصاص دهد. در این جا نقش میلیشای دانشجویی در مبارزه با پلیس سیاسی درون دانشگاه بسیار کلیدی و حساس است. آخرین و در نظر من جالب‌ترین درس این قیام، طرد پدیده‌ی آپارتاید جنسی بود که خود را در بارزترین شکل در طی بیست سال اخیر نمایان ساخت.

دانشجویان دختر و پسر دست در دست هم وارد صحنه شده و اعلام داشتند که تنها با حضور فعال آنان است که می‌شود حرکتی را سازمان داد. اگرچه از طرف نیروهای دانشجویی مسلمان، اعمالی در جهت ایزوله کردن دختران و زنان قهرمان دانشجویی صورت پذیرفت ولی برخورد قاطعانه این زنان و دختران دانشجویی، پرده از این خط و سیاست قرون وسطایی درید. برای نمونه:

دامش آموزان زن دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و سایرین به مداوای پسران مصدوم می‌پرداختند و پسران دانشجویی نیز دختران و زنان را در هجوم مزدوران انصار و نیروهای انتظامی از صحنه دور می‌کردند. مریم شانس‌ی سخنگوی دربند «سازمان ملی دانشجویان و دانش‌آموختگان» در مصاحبه با نشریه «تاتس» می‌گوید زنان (زنان خانه‌دار) و کارگران قسمت عمده‌یی از جمعیت تظاهرات‌کننده را تشکیل می‌دهند.

به جای سخن آخر:

چیزی که امروز به طور عیان قابل رویت است، اینکه مردم دیگر رژیم را در تمامیتش تحمل نکرده، و حکومت نیز نمی‌تواند با شیوه‌های سرکوبگرانه گذشته به حکومتش ادامه دهد. به نظر ما در شرایط فعلی، هر چه شکل سرکوب دستگاه اختاپوسی آخوندی، متحدتر عمل کند، سیر سقوط حکومت اسلامی سریع‌تر خواهد بود.

کروبی به مثابه یکی از هیچ کاره‌های جناح دوم خردادی، بعد از تهدیدهای سرنگونی از جانب جنبش ۶ روزه، جناح‌های متخاصم درون حکومتی را به اعتدال دعوت کرده و اضافه می‌کند که تمام ما در کشتی هستیم. امروز دانشجویان مبارز به صاحب‌منصبان این کشتی بی‌کاپیتان ندا می‌دهد که حفره‌یی در این کشتی ایجاد شده که آن را در شرف غرق ابدی، قرار داده است. مسدود کردن حفره مزبور بسان استفاده کردن از بارهای پنبه برای جلوگیری از فوران آب است که کشتی را هر دم به اعماق آب نزدیکتر می‌کند.

به قول «ولتر» هر پایان عظیمی به حرکت و انرژی عظیم‌تری منجر می‌شود. حرکت امروز دانشجویان چنانچه خود سردمداران رژیم اعتراف کردند، «آتش زیر خاکستر» است. اما این رادیکالیسم انقلابی زمانی به طور حتمی پیروزی را به دنبال خواهد داشت که دانشجویان در کنار کلیه اقشار تحت ستم (طبقه کارگر، دهقانان، زنان و ملیت‌ها) در یک حزب پیشتاز انقلابی، سرنگونی این رژیم ارتجاعی و استقرار سوسیالیسم را در دستور کار خویش قرار دهند.

«به امید آن روز»!

اهمیت پیوند طبقه کارگر با جنبش دانشجویی وقتی حساسیت بیشتری پیدا می‌کند که بوسیله خود دست‌اندرکاران رژیم آخوندی با زبان بی‌زبانی بیان می‌شود. برای یک نمونه توجه شما را به سخنان «تاج‌زاده»، معاون فرهنگی وزیر کشور در ۳۱ تیر، درست ۱۰ روز بعد از جنبش ۶ روزه جلب می‌کنم. او که در گردهمایی استانداریان سراسر کشور حاضر شده می‌گوید که:

«... باید به بخشهای دانشجویی و کارگران توجه بیشتری شود، چرا که این دو بخش می‌توانند آسیب‌پذیر باشند و در عین حال می‌توانند خدمات شایانی به این جامعه ارائه نمایند»

معنی «آسیب‌پذیری»، بدون شک، صدمه‌پذیری رژیم از جانب جنبش فراگیری است که طبقه کارگر در آن نقش بازی می‌کند؛ چرا که کارگران چیزی جز زنجیرهایشان را با ساقط کردن این سیستم سرمایه‌داری - آخوندی و برقراری «خود مدیریت کارگری» از دست نخواهند داد.

درس چهارم جنبش دانشجویی اخیر، انشعاب در صفوف دانشجویان و حضور میلیشای دانشجویی در رادیکالیزه کردن حرکت‌های صنفی دانشجویان بود.

در دوشنبه ۲۱ تیرماه (در پنجمین روز) «دفتر تحکیم وحدت دانشجویی» برای ختم کردن غایله، دست به انشعاب در کمیته تحصن زد. افراد رفرومیست که خواستار پایان تحصن بودند، شورایی به نام «شورای منتخب متحصنین» که عموماً دفتر تحکیمی بودند را شکل دادند. پس از این شکل‌گیری، آنان طی بیانیه‌یی پایان تحصن را اعلام کردند. با این وجود، میلیشای دلیر و هوشیار دانشجویی بدون در نظر گرفتن این جو سازش‌طلب، تظاهراتی را سازمان‌دهی می‌کند که بیش از ۱۰ هزار دانشجویی در آن شرکت می‌کنند. میلیشای دانشجویی همان دانشجویان انقلابی هستند که صورتهای خود را با نقاب پوشانده و طی این ده سال اخیر هسته‌های مخفی خود را در درون دانشگاه‌ها پرورانده بودند. آنان همه جا حاضرند و به رادیکالیزه کردن جریانات صنفی می‌پردازند.

از آه و فغان مزدوران و چاقوبکشان رژیم به وضوح می‌توان نقش کلیدی و حساس میلیشای دانشجویی را دریافت به طور مثال:

«الله کرم» (یکی از سرکردگان انصار حزب‌الله) می‌گوید که:

«میلیشای نقاب‌دار یا میلیشای دانشجویی نظام‌دار از نیروها و سربازان این جریان بودند که ما باید بازشناسی این جریانات غیر خودی را در دستور کار قرار دهیم (صبح امروز، ۱۷ مرداد ۷۸)

و یا «ده نمکی» در مصاحبه با روزنامه «جبهه» می‌گوید:

«باید پشت خاک‌ریزها به گوش باشیم، باید خودمان را آماده کنیم برای جهاد همه جانبه بر نفاق در این مملکت. من فکر نمی‌کنم زیاد طول بکشد. اینها در آینده نزدیک بجای قلم، اسلحه بدست خواهند گرفت».

درس پنجم، زبونی و عدم هماهنگی در نیروهای ضد شورش و سرکوبگر و ضرورت مبارزه با پلیس سیاسی رژیم است.

اگرچه حمله نیروهای سرکوبگر به کوی دانشگاه با برنامه‌ریزی حساب‌شده صورت گرفت، ولی رژیم به هیچ وجه تصور توده‌یی شدن این قیام را نمی‌کرد. بعد از شروع قیام، رژیم با سه بدنه سرکوبگر اصلی و یک بدنه‌ی نامرئی (سربازان گمنام امام زمان) وارد صحنه شد:

نیروی واحد ارتش و عملیات ویژه به سرپرستی «علی ذوالقدر»،

نیروهای انتظامی به سرپرستی «لطفیان»، و شاخه مزدوران به

سرپرستی «ده نمکی»، «حسین‌الله کرم» که سپاه و بسیج آنان را تقویت می‌کردند. این بدنه‌ها روز شنبه ۱۹ تیر به دستور ولی فقیه اختیار تام یافتند تا با تمام امکانات حتی کشتار عظیم غایله را ختم دهند. رژیم با وجود بسیج کلیه چاقو بکشان، شکنجه‌گران و مزدورانش قافیه را باخت

گزارش پیکتها و فعاليتها در لندن

۱ - ۳۰ ایرانی معترض و آزادیخواه در روز شنبه ۹ اکتبر به فراخوان «کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران»، در مقابل «بانک ملی» رژیم اجتماع کردند. این تجمع علاوه بر شعارهای بر علیه کلیت نظام (خاتمی خامنه‌ای)، خواستار آزادی بدون قید و شرط دانشجویان دستگیر شده، گردید.

۲ - ۲۵ ایرانی مترقی و مبارز (عموماً از سازمانهای سیاسی) در روز جمعه ۱۵ اکتبر به فراخوان «کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران» در مقابل «دانشگاه لندن» اجتماع کردند. این پیکت در مقابله با مراسم رژیم که به مناسبت صدمین سالگرد تولد خمینی در یکی از سالنهای این دانشگاه برگزار شده بود، تشکیل گردید. تظاهرات کنندگان، آخوند «اراکي»، نماینده ولی فقیه رژیم را در زمانی که در حال وارد شدن به داخل دانشگاه بود، هو کردند.

۳ - در تاریخ ۱۶ اکتبر سمیناری در «دانشگاه لندن» با عنوان «جنبش دانشجویی اخیر ایران: اهداف، افق و چشم اندازها»، با حضور ۷ سخنران، برگزار شد. این سمینار بوسیله «کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران» سازماندهی شد. در این سمینار سخنرانان ضمن بررسی رخدادهای جنبش ۶ روزه به تشریح نظرات خود پرداختند. از طرف «اتحادیه»، رفیق «د. حاتمی» نظرات عمومی اتحادیه را در مورد جنبش دانشجویی منعکس کرد، که در همین شماره‌ی «کارگر سوسیالیست» چاپ شده است.

۴ - در پی سفر سه روزه خاتمی به فرانسه، تظاهرات ایستاده‌یی به فراخوان «انجمن هنرمندان ایرانی در تبعید»، «کانون نویسندگان ایران در تبعید» و «کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران» در مقابل «سفارت فرانسه» (لندن)، ۲۶ اکتبر، برگزار شد.

یک تصحیح و پوزش:

پیکت ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۹، به فراخوان «کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران» و «کمیته دفاع از جان دانشجویان دستگیر شده»، انجام گرفت.

چریک کیست؟

«استادباشی»: «چه» عزیز در کتاب «جنگ پارتیزانی» نوشت که چریک مانند حلزون باید تمام وسایلش را با خود حمل کند. اسلحه، کوله‌پشتی، نارنجک، غذا و خلاصه تمام تعلقات و ملزوماتش را. با تعریف فوق، آیا می‌توان کسانی را که ژست چریک به خود گرفته و در لنگه دنیا، خانه، کسب و کار، ماشین و وسایل زندگی برای خود ساخته‌اند، چریک نامید.

«سیدخندان»: نه والا

«استادباشی»: پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که این دوستان باید هر چه زودتر نام خود را به هوادار خط چریکی تغییر دهند!

«سیدخندان»: این لطیفه یا جوک، بابا خنده‌دار نبود، اُستا

«استادباشی»: آندر ره جاهلان دو پُرس گریه آید نه خنده

(راستال: قابل توجه دشمنان اینجانب، باید عرض کنم که برای طنز واقعیت‌گرا، هیچ گونه چراغ قرمزی موجود نیست.)

«چریک»ها ضامن سرمایه‌گذاری آخوندها شدند!

بنابه خبر منتشر شده از سوی خبرگزاری «رویتر» (۲۲ اکتبر)، رژیم سرمایه‌داری - آخوندی ایران قرار است سرمایه‌گذاری عظیمی را در «منطقه آزاد شده» کلمبیا به عمل بیاورد. «رویتر» از قول روزنامه «ال تیم‌پو»، چاپ بوگوتا، نوشته که رژیم ولایت فقیه قراردادی به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار (!) با شهردار شهر «سان وینسنته دل کاکوئان» امضاء کرد. «سان وینسنته» در مرکز منطقه‌ای است که «آندرس پاسترانا»، رئیس جمهوری کلمبیا، به چریک‌های «فارک» (FARC - نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا) در زمان مذاکرات، سال پیش اهدا کرد. این منطقه از مراکز دامداری کلمبیا است و این سرمایه‌گذاری که روز ۲۱ اکتبر (۲۹ مهر) با حضور نمایندگان رژیم سرمایه‌داری آخوندی تصویب شد امکانات نگهداری گوشت‌ها را در یخچال‌ها ایجاد خواهد کرد، تا هر سال بیست هزار تن گوشت به ایران صادر شود.

این قرارداد از سوی حکومت محافظه‌کار «آندرس پاسترانا» پشتیبانی شده و نماینده آن در این جلسه حضور داشت.

این حرکت «فارک»، بار دیگر ماهیت واقعی جنبش‌های «مارکسیستی» (!) چریکی که ضمانت سرمایه‌گذاری رژیم قرون وسطی‌ای مانند ایران را برایش تضمین می‌کند، نشان داد. برای ما ولی این تعجبی ندارد، همین «فارک» در ماه ژوئن از «ویچارد گواسو»، رئیس بورس نیویورک، در «مناطق آزاد شده» پذیرایی کرد! برای «فارک» سازش با امپریالیسم و رژیم‌های ارتجاعی «هم استراتژی» است و «هم تاکتیک»!

تارا بوکانی

۲۷ اکتبر ۱۹۹۹

از کارگران قراق در مبارزاتشان حمایت کنید!

از: استیو مایرز

وضعیت سیاسی قزاقستان در رابطه با پیش با افتاده ترین حقوق دموکراتیک کارگران از هر جای دیگر از شوروی سابق بدتر است. قزاقستان کشوری که ۲۰ برابر وسعت انگلستان است، دارای صنایع بزرگی بوده که قبلاً در اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی ادغام شده بود. با از هم پاشیده شدن رژیم شوروی، ارمنان نظام سرمایه داری برای این کشور چیز جز نابودی مطلق کل اقتصاد و صنایع این کشور نبوده است.

چنین است حتی وضعیت حقوق دموکراتیک و ارتباطات در این کشور. لذا لازم آمد تا وضع کارگران را در شرایط اختناق شدید بگوش جهانیان برسانیم.

آنچه که در قزاقستان میگذرد، روزی در تمام کشورهای اتحاد جماهیر سابق پیش خواهد آمد و مبارزات این کارگران و دستاوردهای آنها نیز مستقیماً بر روی پیشبرد اهداف کارگران مبارزه در روسیه تأثیر خواهد گذاشت که سپس به نوبه خود بر روی مبارزات کارگری در سطح جهان بازتاب خواهد داشت.

ما از تمامی خواهران و برادران و سازمانهای مترقی و کارگری درخواست اعلام حمایت با جنبش کارگران قزاقستان را داریم.

نامه‌های خوانندگان

کرده و با "غسل پاکسازی" خود، آگاهانه و صادقانه (با خود) شروع به کشف و شناختن باقیمانده های اخلاق خرده بورژوازی درون خود نماید. ابتدایی قدم در این راه اینست که باور داشته باشیم که به آنچه که از آن بخاطرش رژیم را محکوم میکنیم، خود آلوده نباشیم و خواسته هایمان را در عمل پیاده کنیم و خود نمونه ای از حقیقتی باشیم که برایش میجنگیم. ناهید امین- اکتبر ۱۹۹۹

"بدون شرح"

و

بدون قدرت شرح!

در صفحه ی ۱۲ نشریه ی "کارگر سوسیالیست"، ارگان "اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران"، شماره ۶۸ اکتبر ۱۹۹۹، چند سطر، با امضاء "راستال" درج شده است.

وی که چندی پیش جزوه ی "اشرف دهقانی" - سخنی با خلفای قهرمان ایران؛ در مورد جنبش دانشجونی - مردمی ۱۸ تا ۲۲ تیرماه - که توسط یکی از دوستان اش برای وی ارسال شده است را دریافت کرده است، می نویسد: "از اینکه این رفیق کبیر" بعد سالها سکوت زبان گشود بسیار خوشحال شدم."

مطمناً نویسنده ی منکور، علاوه بر این که از دریافت چنین جزوه ای "خوشحال" نشده است بلکه از این که خواب سنگین وی توسط جزوه ای که دوست اش برای وی ارسال کرده، آشفته خواهد گردید، بسیار ناراحت هم شده است. زیرا وی، آن چنان خود را به خواب زده بوده، که نه از مبارزات ۲۰ ساله ی اخیر "اشرف دهقانی" در صفوف "چریک های فدائی خلق ایران" چیزی شنیده و نه از آنکری که در این مدت توسط "چریک ها" منتشر شده، چیزی خوانده است چون، صرفاً انتشار یک جزوه را زبان گشودن اشرف دهقانی" نامیده است.

وی اضافه می کند: "ولی این خوشحالی منتهی نیانید چرا که بعد از مطالعه این جزوه ی "خلق"، حرفهای تکراری ۳۰ سال پیش این جریان در جلوی چشمان متصور شد." با فرض این امر محال که "راستال"، از دریافت "جزوه ی مزبور"، برای لحظه ای هم "خوشحال" شده باشد، ولی مشخص نیست که چرا پس از "مطالعه"ی جزوه ای که به دفاع از مبارزات افشار مختلف خلق پرداخته، "خوشحالی" وی، مدت زیادی نپاییده است و یا، اگر کسی در مقابل تکرار "شیوه های سرکوب طبقاتی، اصول اعتقادی و مبارزاتی خود را تکرار" کند، باعث می شود که "راستال" "خوشحالی" اش را از دست بدهد آیا وی ترجیح نمی دهد که همه، مانند اپورتونیست های پیرامون وی، بدون داشتن یک استراتژی مبارزاتی مشخص، هر روز سخنی متفاوت با سخنان دیروز خود بگویند؟

اما، اگر "راستال" معتقد است که "این رفیق" - رفیق اشرف دهقانی - "در بسیاری از قسمتهای جزوه اش نشان داده، هیچ برداشت صحیحی از تحولات دانشجویی اخیر نداشته و تمام چیز را صرفاً در چارچوب "رادیکالیزم" مورد بررسی قرار داده است"، بهتر بود که این برداشت های ناصحیح را توضیح می داد و صادقانه اعتراف می کرد که وی، "برداشت در چارچوب اپورتونیسم" را بیشتر می پسندد!

چون "راستال" طبع هنری هم دارد:

آن کس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدر بماند!

بهمن آرام

۱۵ اکتبر ۱۹۹۹

از که به که شکایت برم!!!

هفته پیش پس از جلسه بحثی، رفقای ما در این جلسه مورد حمله چند تن از هموطنان چپ، آگاه و مترقی حاضر در آن جمع قرار گرفتند.

پرچم اهتزاز صراط المستقیم

در این روزها در خلوت خود مداوم بدنبال یافتن ریشه اینگونه برخوردها گشتم و به این منظور لازم دیدم برای اینکه صادقانه و دور از احساسات لحظه ای با این معضل برخورد کنم، آنرا از بینشی مارکسیستی و از دیدی کلی بنگرم.

وقتی به تاریخچه ۳۰ سال گذشته گروه های چپ داخل و خارج از کشور مینگریم، میبینیم که این نوع حوادث بکرات برای رفقای ما پیش آمده؛ نه از سوی رژیمهای حاکم یا جریانات راست که از سوی جریانات چپ! چرا؟

در آزمایشگاه تاریخ وقتی به این تاریخ ۳۰ ساله نگریم، آنرا همچون خطی یاقتم که از قشری غبار آلود پوشیده شده بود. این غبار همان آموخته ها و مواضع چپ و مارکسیستی آنها بود. با پس زدن این هاله، ماهیت اصلی این چپ نمایان گردید. ابتدا همانطور که گفتم شکل یک خط را داشت که در رأسش پرچم "اهتنا صراط المستقیم" در احتراز بود. وقتی از نزدیکیتر به آن نگاه کردم، این خط را در حقیقت بشکل یک چارچوب دراز یافتیم. از درون این چارچوب ارزشها، فرهنگ و مظاهر خرده بورژوازی عجین شده با وجود این انسانها میدرخشید و بمن چشمک میزد.

بینش خرده بورژوازی البته خصلت ملی ندارد و در تمام جوامع کم و بیش وجود دارد. هرچه جامعه عقب افتاده تر، افشار خرده بورژوازی آن گسترده تر و بینش معمولتر. اما فرهنگ و مظاهر آن در هر جامعه ای آب و رنگ خود را دارد. در میان ما ایرانی ها فرهنگ و مظاهر مذهب قالب بر ایران کاملاً خودنمایی میکند.

اخلاق چپ ما، علیرغم اداهای مارکسیستش، زیربنایی خرده بورژوازی دارد و بهمان شکل مذهبی متداول در میان افشار خرده بورژوازی جامعه که اغلب هیچ درکی از چپ و مارکسیزم ندارند، بارز میگردد.

تحمل انتقاد را نداشتن، تحمل پذیرش اشتباه را نداشتن، قدرت بالا نگهداشتن سر و اقرار به اشتباه را نداشتن، در برابر انتقاد یا نظریه مخالف (علیرغم درست یا نادرست بودنش) بسرعت بخشم آمدن، از کوره در رفتن و فحاشی کردن یا برخورد را جنبه فیزیکی آن کشیدن یا به نظرات دیگران (علیرغم درست یا غلط بودنش) کم بها و بی اهمیت جلو دادن تنها گوشه ای از خصلتهای یک روی سکه خرده بورژوازی است و قدرت انتقاد از خود را نداشتن، نقش رهبری را جاودانه و قهرمانانه دیدن، هدف را بزرگ کردن خود دیدن و نام خود را بر سر زبانها انداختن حالا بهر شکلی و در هر چارچوبی، خشک و یک بعدی همواره در گودال تحلیلهای سیاسی خود باقی ماندن و حفظ مواضع غلط گذشته، علیرغم اثبات اشتباه بودنشان، فقط از روی غرور نمونه هایی از روی دیگر این سکه میباشد. خوب نگاه میکنم همین نوع رفتار از قشر کارگر عقب افتاده یا دهاتی عقب افتاده جامعه ایران تا قشر روشنفکر آنها هم میباشد.

غسل پاکسازی

گویی جریانهای چپ ما از دیر باز عادت کرده که در چارچوب جهان بینی ایدئالیستی خود باقی مانده و اعتقاد به مارکسیزم را همچون عبای آخوندها بدور خویش بپیچند. بدینسان هم ظاهری خوش از خود ساخته و هم برای رسیدن به اهداف جاه طلبانه خود گاهی از آخور و گاهی از توبره میخورند. اما در این میان شاید باشند عناصری که در حقیقت به این اشکال خود آگاهی ندارند. پیشنهاد رفیقانه در زمینه اینست که اراده

موج ارباب بر علیه کارگران قزاقستان

کارگران قزاقستان مصمم ولی نابرابر با رژیم ستمگر سلطان نظربایف و پلیس وحشی و خونخوار او مبارزه میکنند. رژیم دائما فشار و ارباب را بر کارگران و فعالان اتحادیه های کارگری میافزاید.

کارخانه شیمیایی "جامبولا" -

روز ۲۰ اوت گذشته، کارگران جامبولا بر علیه برخورد غیر انسانی رژیم در رابطه با محدود کردن جلسه آنها در محل، با نیروهای رژیم به مبارزه پرداختند. بعد از زدوخورده شدید با پلیس ضد شورش، کارگران موفق شدند تا سد را شکسته خود را بجوی در ب ساختمان مدیریت و امور اداری برسانند و در آنجا تظاهرات بگذارند.

رژیم در عوض بر علیه آنها پرونده سازی کرده و پرونده های فعالان را برای رسیدگی بلافاصله به دادگاه فرستاد. منشی اول کمیته باید بلافاصله مخفی میشد. رهبر اتحادیه را گرفته و برای محاکمه بردند.

در اواسط همین ماه، کارگران معلول بیک اعتصاب غذای نامحدود دست زدند و طی آن خواهان دریافت چکهای حقوق ایام معلولی خود شدند.

کارخانه شیمیایی "چیمکنت" -

روز ۳ سپتامبر کارگران کارخانه شیمیایی "فسفر" در چیمکنت، پس از دو ماه اعتصاب غذای بی نتیجه، تصمیم گرفتند به یک راهپیمایی در پایتخت این شهر دست بزنند. علت این اعتصاب و راهپیمایی نیز اعتراض به دریافت نداشتن ماه ها حقوق عقب افتاده آنها بود. اما بحض و رودشان به مرکز شهر، مورد حمله وحشیانه پلیس ضد شورش و مأموران امنیت کشور شدند و بشدت آسیب بدنی دیدند. خیلی از فعالان و رهبران اتحادیه جملگی دستگیر و بین ۳ تا ۵ روز در حبس نگهداشته شدند. اکنون کارگران این کارخانه با محکومیت شدید قانونی مواجه هستند.

کارخانه فلزات "اورالسک" -

از اول سپتامبر تاکنون کارگران این کارخانه اعتصاب کرده و در جلو درب آن تظاهرات گذاشته اند. آنها به این منظور یک کمیته اعتصاب و یک کمیسیون نماینده کارگری ترتیب داده اند. وظیفه این کمیسیون رسیدگی به وضع اداری و اقتصادی این کارخانه بین سالهای ۱۹۹۷ تا ۹۹-میشد. در جلسات روزانه هم مسئله وارد نشدن به درون کارخانه برای روز بعد مورد بحث قرار میگردد. کارگران قصد کنترل و اداره این کارخانه را دارند. آنها از خروج مواد تولید شده جلوگیری میکنند. اعضای کمیته اعتصاب ۲۴ ساعته تحت نظر پلیس منطقه میباشند. منشی دوم کمیته را برای توضیح در رابطه با فعالیتهای "سیاسی" بدادگاه احضار کرده اند.

سارا قاضی

معدنچیان کوسوو

بزرگترین شرکت تولیدی در یوگسلاوی سابق "تريکا" نام داشت که از طریق معادن غنی موجود در کوسوو تغذیه میشد و "مالکیت اجتماعی" داشت یعنی متعلق بکارگران معادن آن بود.

اما در سال ۱۹۹۰ رژیم ملاسوویچ از ورود تمام کارگران آلبانی تبار آن به محل کار جلوگیری کرد.

اکنون نیز پس از جنگ، تمام نیروهای پلیس و نظامی که مسئول قتل عام مردم آلبانی تبار در جنگ میباشند هنوز بر مسند قدرت هستند و رژیم جدید، آنها را بکارخانه و معادن فرستاده تا از ورود و کار و فعالیت این کارگران جلوگیری نمایند. در این مقطع، دستهای امپریالیزم از آستین نیروهای نظامی م ف و ر بیرون آمده است.

اتحادیه این کارگران نیز موفق به پس گرفتن آنچه که در گذشته بکارگران تعلق داشته نشده است. در طول این سالها کارگران تمام هستی خود را از دست داده و در راه مبارزه ۳۳ تن جان باخته، ۱۱ تن ناپدید شده و خانه های بسیاری از کارگران ویران گردیده اند.

بعد از جنگ، این کارگران امیدوار بودند که با رفتن رژیم جنایتکار ملاسوویچ بتوانند دوباره کنترل این معادن و کارخانجات آنرا که در گذشته مالک بودند بدست آورند، اما با حضور نیروهای امپریالیزم در منطقه این کار عملا ممکن نگردیده و وضع وخیم تر هم شده است و گذاشتن نشستهایی با کمیسیون سازمان ملل در کوسوو هم نتیجه نداد. لذا در تاریخ ۲۷ ژوئیه گذشته این کارگران مبارزات بیرونی خود را آغاز کردند و در جلو درب معادن به تظاهرات پرداختند و اکنون هم اعتصاب غذا را در دستور کار مرحله بعدی خود قرار داده اند. ■

ناهید امین

بقیه از صفحه ۱۳

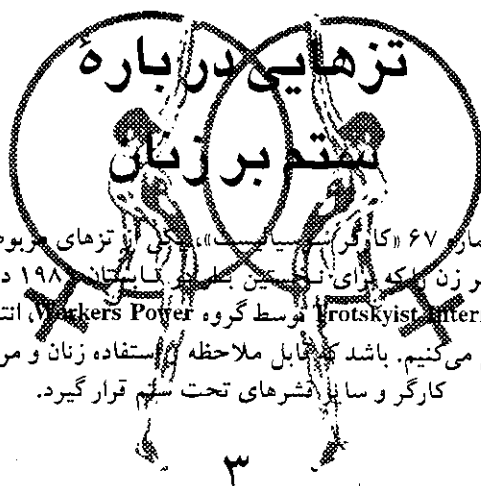
به زنان طبقه خودش بازتابی از نیاز به دفاع از آن شکل از خانواده بود که مولد وارثانش برای به ارث بردن اموال خانواده می گردید. تردید طبقه حاکم در دادن حقوق دموکراتیک از طرف دیگر، از این بود که احتمال استفاده از آن بوسیله طبقه زیر دست علیه خود بورژوازی میرفت.

در طول قرن بیستم، در اکثر کشورهای امپریالیستی بزرگ جهان، خیلی از این حقوق، اگر چه نه همه به زنان اعطا شد که جنبه رسمی، قانونی و دموکراتیک داشتند. اما در هر صورت، این حقوق رسمی همچنان محدود و در معرض حمله دائمی قرار دارند، زیرا بحران های سرمایه داری ایجاب می کنند که بورژوازی ایدئولوژی خود را در رابطه با خانواده و موقعیت نامساوی زن تحمیل کند. در حالیکه شرایط ایجاب می کنند تا طبقه کارگر مسئولیت هر چه بیشتری را در خانواده در مورد تک تک افراد داشته باشد، زنان بورژوا فقط وظیفه دارند تا نقش نمونه یک خانواده «طبیعی» را بازی کنند. حقوقی که زنان بورژوا بدست آوردند، حتی برای خودشان هم به تساوی حقوق حقیقی آنها نیانجامید، زیرا که نتوانستند به قلب ستم وارد بر خود و وارد بر زنان طبقه کارگر حمله کنند.

ادامه دارد

سیاستهایشان با سیاستهای او فرق اساسی ندارد، حتی آنزمانکه نسبت به صندوق بین المللی پول موضع تند میگیرند. اما با توجه به بحران عمیق اقتصادی روسیه در زمانیکه روند بازسازی سرمایه داری با شکست روبرو شده، امکان طی راه کند مدل چینی خصوصی سازی بمنظور دستیابی به سودهای کلان و صنایع بزرگ و انباشت سرمایه، امکان پذیر نخواهد بود.

آنچه که مسلم است اینستکه هدف اصلی در این میان نابود شده است. هر که سال آینده به قدرت برسد، جز آب به آسیاب ناسیونالیسم افراطی ریختن کاری نمیکند و این آلترناتیوی در غیاب همبستگی کارگری و مبارزات طبقاتی خواهد شد. ■



از شماره ۶۷ «کارگر سوسیالیست» یکی از تزهایی مربوط به ستم تاریخی بر زن را که برای نخستین بار در «آلمان» در نشریه Trotskyist International توسط گروه Workers Power، انتشار یافته بود، درج می‌کنیم. باشد که قابل ملاحظه استفاده زنان و مردان طبقه کارگر و سایر اقشاری تحت ستم قرار گیرد.

۳

خواسته‌ها و اعتراضات صاحبکاران «واپسگرا» اتخاذ نموده و رفورم‌هایی ایجاد نمایند که در نهایت برای حفظ و ادامه حاکمیت سرمایه است. لذا در بریتانیای قرن نوزدهم که الگوی نخستین کاپیتالیسم صنعتی مدرن بود، بورژوازی لیبرال، زیر فشار پرولتاریا تسلیم گردیده و رفورمی را پیاده کرد که در آن زمان و شرایط لازم می‌دید.

هیچ امر اتوماتیکی ای نبود که باعث شکوفائی «آگاهی» ناگهانی کاپیتالیسم گردیده و این نظام را وادار به پیاده کردن قانون محدود کردن روزه‌های کار نماید، مگر ترس از برخورد انقلابی طبقه کارگر. بنابراین همین اصل مارکس به حق، این رفورم‌های قانونی را یک پیروزی تعیین کننده در اقتصاد سیاسی طبقه کارگر خطاب کرد.

استفاده از قانون محدود کردن ساعات کار روزانه و بویژه محدودیت کاری زنان و کودکان، فرصت لازم را برای باز تولید نیروی کار فراهم آورد. این خود یکی از علت‌های کاهش نقش زنان در امر تولید و بعدها گرفتن مسئولیت کارهای خانگی گردید. در نتیجه، واحد خانوادگی که بوسیله خشونت دوران اولیه صنعتی شدن، متلاشی شده بود، دوباره شکل گرفت تا با تغییرات و محدودیت‌های خود، ضامن باز تولید نیروی کار باشد. این امر منتهی به حذف کامل زنان از تولید اجتماعی در نظام سرمایه داری نشد، ولی باعث کسب نقش دوم، و اتفاقاً بوجود آوردن لشکری از نیروی کار ذخیره و انعطاف پذیر گردید.

در بریتانیا، دوره ای بین اواسط تا اواخر قرن نوزدهم، صرف استفاده از قانون حمایت از کارگر و ایجاد مجدد خانواده به این شکل، بوسیله اشرافیت کارگری و اتحادیه‌های صنفی جهت حذف زنان در امر تولید، به مرحله‌ای بسیار فراتر از آنچه که لازم برای تولیدمثل طبقه کارگر بود، کشانید. در امر مسیر، قوانین کارخانه‌ها با وجود اینکه هم در حال رشد و هم لازم برای طبقه کارگر بودند، اما به قیمت زحمت بیشتر زنان در داشتن نقش، در نیروی کار استخدام شده، تمام شدند. خانواده تبدیل به تنها وسیله برای حفظ و ادامه حیات فیزیکی و اجتماعی طبقه کارگر در چارچوب نظام خشونت آمیز سرمایه داری گشته و لذا مورد حمایت این طبقه قرار گرفت. اما این پناهگاه در واقع زندانی شد برای زنان، خانواده، کانونی شد برای باز تولید نیروی کار و این بدان معنی بود که باید بر جدائی بین کار خانگی و تولید اجتماعی، تکیه بیشتری شود و بدینسان ستم وارد بر زنان نیز افزایش یافت. در این دوران واحد خانواده پرولتاریا بشدت متناقض گردید (که تا به امروز نیز باقی مانده است). از یک طرف برای کارگران زن و مرد تنها جایی بود که بدان برای استراحت، کسب انرژی، تمدد اعصاب و آرامش روحی می‌توانستند رو آورند. از طرف دیگر، خصلت ارثی ستمگرانه آن، اغلب توان آن را در ارضاء کردن این نیازها از بین برده و رد می‌کرد، لذا از آن جز سپر محدودی در برابر تخریب نظام سرمایه داری باقی نماند.

در کشورهایی مانند بریتانیا، شکوفائی اشرافیت کارگری این امکان را برای آنها بوجود آورد که زنان خود را بطور تمام وقت در خانه نگهداشته و تقلید دقیقی از «آلمان» بورژوازی کنند. از طریق این قشر از اشرافیت کارگری، این آرمان به تمام طبقه کارگر انتقال داده شد. دفاع از این آرمان نیز بر پرچم رفورمیسم سیاسی محک شد. لذا دفاع از خانواده بعنوان وسیله ای برای حفظ بقا، بوسیله

سرمایه داری صنعتی، ماهیت تولید را تغییر داده و به همراه آن، شکل ویژه ستم بر زنان را بوجود آورد. «اهل خانه» که واحد اصلی تولید بشمار می‌آمد، با کارخانه‌ها و زمین‌های کشاورزی نظام سرمایه داری، جایگزین گردید. یک خانواده کارگری دیگر، وسایل تأمین معاش خود را تولید نمی‌کرد و دیگر، صاحب وسایل تولید نبود. بدینسان کاپیتالیسم پرولتاریا را بوجود آورد. یعنی طبقه ای که هیچ چیز جز نیروی کار خود را صاحب نبود. بفروش رساندن این نیروی کار، نه تنها وسیله ادامه حیات شد، بلکه با روی کار آمدن ماشین آلات تولیدی در تولیدات صنعتی، امکان استفاده از تمام افراد طبقه کارگر را، صرف نظر از سن و جنسیت آنها، در امر تولید میسر نمود.

در مرحله اول رشد سرمایه داری صنعتی که بیش از هر جای دیگر در انگلستان به چشم می‌خورد، روابط جدید تولیدی، شکل کهنه خانواده و «اهل خانه» را با کشاندن تمامی افراد به کارخانجات، معادن و تخریسی‌ها، منحل کرد. ظرفیت کارگران در حفظ حیات و تولید مثل، بدین ترتیب صدمه دیده و کاهش یافت. زیرا آن فرصت لازم را که «اهل خانه» کارگری نیاز داشت تا با تولیدمثل خود، نیروی کار را تأمین کند، از برای تولید سرمایه داری می‌گذشت. این امر زمینه مبارزه را در راه محدود کردن ساعات کار روزانه و مرز گذاشتن برای کار زنان و کودکان، گشود. اگر چه «اهل خانه» بعنوان واحد تولید اجتماعی اصلی، بوسیله نظام سرمایه داری از بین رفت، اما خانواده باقی ماند و وسیله ای شد برای ادامه تولیدمثل و نیروی کار این طبقه جدید پرولتاریا. کاپیتالیسم داشت این ظرفیت و توان پرولتاریا را از ریشه نابود می‌کرد. بوسیله تحمیل ساعات کار طولانی در شرایط وحشتناک بر تک تک افراد خانواده‌های پرولتاریا، عملاً شرایط نابودی زندگی خانوادگی این طبقه فراهم شده بود. با روبرو شدن با مقاومت و مبارزه پرولتاریا در این مورد بود که بخش‌هایی از طبقه سرمایه دار متوجه شدند که باید وارد عمل شوند.

در قضاوتی بی طرفانه ملاحظه می‌شود که رسیدگی به وضعیت پرولتاریا برای تولیدمثل که در ایجاد نیروی کار پرولتاریا مهم بشمار می‌آمد، مسئله با اهمیتی برای صاحبکاران بود. اما انگیزه سودجویی، سرمایه داران را چنان کور می‌کند که حتی قادر نیستند صلاح دراز مدت خود را ببینند. تنها زمانی که عملاً نیروهای طبقه کارگر در میان اقشار خود تجزیه می‌شوند است که بعضی از بخش‌های طبقه حاکم مجبور می‌شوند مواضعی فراسوی

۴

خانواده بورژوازی در نظام سرمایه داری، نقشی متفاوت با نقش آن در یک خانواده پرولتاری پیدا کرد. خانواده برای طبقه بورژوا عمدتاً برای تولیدمثل نسل بعدی طبقه حاکم و انتقال ثروت از پدر به پسر تشکیل میشود. این منظور سبب میشود که همواره کنترل روابط جنسی زن ادامه داشته و تک همسری زن بسیار مهم باشد تا تضمینی برای پدر فرزندان بودن شوهر شود. ازدواج های بورژوازی اغلب تضمینی بود برای تراکم سرمایه هر چه بیشتر ثروتمندان. ازدواج های بورژوازی با ازدواج های دوره های تاریخی قبلی تفاوت داشتند.

تا قبل از پیروزی کاپیتالیسم، ازدواج ها همیشه بواسطه اطرافیان دو نفر تعیین می شدند، نه بوسیله زوجی که می خواستند با هم ازدواج کنند. حتی تا امروز نیز در بعضی از کشورهای نیمه کلونیزه، عمدتاً ازدواج ها به همین صورت انجام می شوند که نشانه عقب ماندگی آنها در دوران امپریالیسم است.

بدنبال پدیدار شدن بورژوازی قرن هیجدهم، این نوع ازدواج ها جای خود را به ازدواج های قراردادی دادند. این ازدواج ها با نوشتن قرار داد بین دو نفر آزاد که شخصاً تصمیم گرفته بودند با یکدیگر ازدواج کنند، رسمیت می یافتند. بورژوازی برای حقانیت بخشیدن به مبارزه خود در این مسیر علیه اشرافیت فئودالی، به روابط جنسی فردی در این نوع ازدواج ها محتوایی رومانتیک نیز به عنوان انگیزه، افزود. در حالیکه این دلائل و انگیزه ها ریا و تزویری بیش، از جانب بورژوازی نو پا نبود که خود را در پوششی اخلاقی علیه «هرزگی» اشرافیت، پنهان می نمود و در عین حال شرایط را برای خود جهت کوبیدن مهر شریر «تک همسری» آماده می ساخت.

این «قرار داد» بطور آزادانه بین دو نفر بسته میشد، در حالیکه تضمین کننده حفظ حرمت «برتری» مرد در خانواده و «وفاداری» زن به ازدواج، می گشت. این قرار داد، به هر حال مرد را آزاد می گذاشت تا با زنهای دیگر روابط جنسی خود را حفظ نماید که در سرمایه داری به این زنان نام «فاحشه» اتلاق می شد. مراحل اولیه سرمایه داری، انقلابات دموکراتیک بورژوازی را نیز به همراه داشت که کلیه موانع سر راه تولید نظام سرمایه داری را برچید. این انقلابات همیشه شعار «حقوق انسانی» را به همراه داشتند، اما منظور از انسان مرد بود، نه زن. البته صرفنظر از اینکه در پروسه این انقلابات، انقلابیون برای خوب حمایت هر چه بیشتر توده مردم، بعضی وقتها صلاح می دیدند که کلمه «زن» را هم به متن شعارهای خود بر روی پلاکاردها بیافزایند.

ادامه محدودیت های قانونی در مورد زنان، حق و حقوق هائی را از آنها سلب کرد، از جمله مانند حق مالکیت و کنترل آن، حق رأی، حق استخدام در ادارات، حق طلاق، حق تحصیل و داشتن حرفه و حق دسترسی به امکانات موجود برای کنترل بارداریشان. اینها نمونه هائی از تضاد بین شعار و عمل در دموکراسی بورژوازی بود.

مبارزه برای بدست آوردن این حقوق، اساس حرکت زنان بورژوا در اواخر قرن نوزدهم تشکیل داد. گذشته از استثناء ها، مقاومت عمومی از طرف طبقه حاکم برای اعطای این حقوق محدود، حتی

رهبران رفورمیستی که در میان اشرافیت کارگری پایگاه داشتند، تبدیل به آرمان بورژوازی واپسگر از نقش خانواده گردید. این تا حدودی دلیل آنست که - بر خلاف انتظارات مارکس و انگلس - خانواده پرولتاریا از بین نرفت. دلیل دیگر این بود که خود نظام سرمایه داری نمی توانست هیچ ساختار دیگر اجتماعی را بوجود آورد که قادر باشد نیازهای این نظام را در رابطه با توان کار و نیروی کار برآورده کند.

با رشد و گسترش کاپیتالیسم در مقیاس جهانی و بویژه رشد و گسترش امپریالیسم، تخریب خانواده به ارث رسیده از دوران پیش از سرمایه داری، باز هم تکرار شده است. در پروسه رشد و گسترش خود، کاپیتالیسم همواره با «آرمان» خود از نقش خانواده با تناقض برخورد کرده است. در دوران تجارت برده های افریقائی در امریکا خانواده و ایدئولوژی یک زندگی خانوادگی بطور کلی تخریب شد. در کشورهای امپریالیستی در دوران رفتن سریع به طرف صنعتی شدن که زنان و مردان و کودکان به روز مزدی کشیده می شدند، توجه آنها به توانشان در ایجاد و حفظ خانه و خانواده بسیار ناچیز، گردید. به همین ترتیب، در دوران، بحران های اقتصادی در کشورهای صنعتی، بیکاری، فقر و تقسیم و جدائی خانواده که عملاً به علت مهاجرت رخ می دهد نیز «عرف» خانواده بورژوازی را به زیر کشیده و تحت الشعاع قرار می دهد. اما دولت بورژوازی، خواسته های بورژوازی در حفظ و نگهداری خانواده آگاه بوده و با مدرنیزه کردن این کشورها آن آرمانی را برای خانواده ترویج میکند. که اغلب ظرفیت کارکرد خانواده را به عنوان یک واحد باز تولید در «توان کار» از پایه نابود میکند.

در خانواده های امپریالیستی افریقای جنوبی، خانواده ها را عملاً و بطور فیزیکی از یکدیگر جدا نموده اند تا استثمار کارگران سیاهپوست به راحتی صورت گیرد. با نبودن هیچ گونه امکانات رفاهی واقعی برای طبقه کارگر این خانواده ها در خرابه ها و آلونک های محله های کثیف اطراف مراکز صنعتی شهری، مانند نیمه کلونی زندگی میکند، از باندهای آوره جوانان «ستویائلو» و «مکزیکوسی» که پیری زودرس دارند گرفته تا کودکان بوتیک های تایلند که همچون نیمه برده ای کار کرده و به طرز وحشیانه ای استثمار می شوند، همه دلیل آمادگی نظام سرمایه داری را در فدا کردن خانواده طبقه کارگر برای بردن سود هر چه بیشتر نشان می دهد.

جلوی این پروسه وحشیانه و غیر انسانی را تنها با مبارزه طبقه کارگر میتوان گرفت. مارکس، پیروزی کارگران اروپا را در به تثبیت رساندن محدودیت ساعات کار روزانه که وسیله ای شد در دفاع از ایجاد مجدد خانواده، یک پیروزی برای اقتصاد سیاسی طبقه کارگر در برابر نظام سرمایه داری خواند. چنین پیروزی هائی برای نیمه کلونی ها لازم هستند، اما موفقیت آنها بی شک ارتباط مستقیم با نابودی تسلط امپریالیسم بدست طبقه کارگر و قدرت موفقیت آن دارد. این به نوبه خود، ضمانتی است برای طبقه کارگر که دوباره به بدبختی های موجود در نظام خانوادگی بورژوازی که زن را به بردگی می گیرد نیز رو نیاورده و متوسل نشود.

به یاد چه گوارا

اسطوره‌ی جنبش چریکی

عباس آسوری

• جهانی که در پیش رو داریم جهانی است که در آن نخبگان و قهرمانان اسطوره‌ای تاریخ به میان مردم آمده‌اند تا نقش اعجاب‌انگیز توده‌ها را به آن‌ها بباورانند.

• کم بها دادن به نقش توده‌ها از جانب رهبران جنبش‌های چریکی، خود بازتاب کم بهادادن به حقوق توده‌ها و جامعه‌ی مدنی از جانب رژیم‌های توتالیتار و سرکوبگر بوده است.

به مناسبت سی دومین سالگرد شهادت ارستو چه گوارا مقاله زیر را انتشار می‌دهیم.

این مقاله سال پیش در مجله فرهنگ توسعه، شماره ۲۹، انتشار یافت.

فرهنگ توسعه، چند ماه پیش در ایران توقیف شد.

هشتم اکتبر (۱۶ مهرماه) مصادف است با سی‌امین سالگرد شهادت ارستو چه گوارا. او در سال ۱۹۲۹ در آرژانتین به دنیا آمد. و پس از گذراندن دوران تحصیل در رشته‌ی دندان پزشکی، در دهه‌ی ۱۹۵۰ به جنبش ۲۶ جولای به رهبری فیدل کاسترو پیوست. وی پس از پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ پس از سال‌ها مبارزه‌ی چریکی در کوبا، به وزارت صنایع، ریاست انستیتوی ملی برای اصلاحات ارضی و همچنین به ریاست بانک ملی کوبا برگزیده شد.

چه گوارا تا سال ۱۹۶۵ در سازماندهی سوسیالیستی کوبا حضوری فعال داشت؛ اما آتش عشقی که در درون وجودش زبانه می‌کشید، آرام و قرار را از او ربوده بود. وجود چه گوارا آتش‌فشانی از نفرت بود علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی. او به حقانیت انقلاب و سوسیالیسم ایمان داشت و به طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان سراسر جهان عمیقاً عشق می‌ورزید. حماسه‌ی زندگی و مرگ او آموزشی است از دوستی ملت‌ها و انترناسیونالیسم انقلابی. وی نشان داد که وطن او نه فقط آرژانتین، بل که می‌تواند هر کشوری باشد که بتوان مبارزه‌ای را علیه امپریالیسم سازمان داد. لذا در آوریل ۱۹۶۵، برای سازماندهی مبارزه‌ی مسلحانه در دیگر کشورها، کوبا را ترک نمود.

او ابتدا به مدت چند ماه به ژنیر رفت و سپس در سال ۱۹۶۶ وارد بولیوی شد. وی در آن‌جا به قصد سازماندهی مبارزه‌ی گسترده علیه دیکتاتوری



• وجود چه‌گوارا آشفشانی از نفرت بود علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی. او به حقوقانیت انقلاب و سوسیالیسم ایمان داشت و به طبقه کارگر و زحمت‌کشان سراسر جهان عمیقاً عشق می‌ورزید. حماسه‌ی زندگی و مرگ او آموزشی است از دوستی ملت‌ها و اقتر ناسیونالیسم انقلابی.

کشوری، نیروی توده‌های متحد شده مردم آن کشور است.

هر حکومتی از جانب پیشاهنگان انقلاب تنها زمانی با موفقیت همراه خواهد بود که از حمایت رو به گسترش توده‌های زحمت‌کش برخوردار باشد.

سال گذشته ما شاهد آخرین حرکت چریکی از جانب جنبش «توپاک آمارو» در پرو بودیم. این حادثه که منجر به شهادت چهارده جوان مبارز در پرو گردید، خود یادآور دویاری تکرار یک اشتباه تاریخی است.

عدم اعتقاد به نیروی عظیم توده‌های مردم از جانب مبارزان انقلابی، انعکاس شرایطی است که دیکتاتوری‌های نظامی هرگونه اسکان ارتباط بین توده‌ها و مبارزان را نابود کرده بودند.

کم بها دادن به نقش توده‌ها از جانب رهبران جنبش‌های چریکی، خود بازتاب کم بهادادن به حقوق توده‌ها و جامعه‌ی مدنی از جانب رژیم‌های توتالیتر و سرکوبگر بوده است.

هم‌اکنون در سی‌امین سالگرد شهادت ارنستو چه‌گوارا، بازماندگان آخرین گرایش‌های چریکی در جهان، در حال تجدیدنظر و نقد علمی دیدگاه‌های خویش هستند.

جهانی که در پیش رو داریم جهانی است که در آن نخبگان و قهرمانان اسطوره‌ای تاریخ به میان مردم آمده‌اند تا نقش اعجاب‌انگیز توده‌ها را به آن‌ها بیاوراند.

جهانی که توده‌های مردم به نقش تعیین کننده‌ی خود باور کرده باشند. تنها در چنین جهانی است که چرخه‌ی تاریخ به زایش دوباره‌ی منجر خواهد گشت. □

پارتیزانی - که خود وسیله‌ای تبلیغی در شرایط خاصی از مبارزه نیز بود - منجر به موفقیت برخی از جریانات و سازمان‌های چریکی در برخی از کشورها گردید. شکل‌گیری ارتش‌های رهایی بخش ویتنام، نتیجه‌ی فعالیت یک گروه کوچک پارتیزانی بود؛ فراگیر شدن ارتش انقلابی کوبا و شکست دیکتاتوری نظامی باتیستا از حرکت یک گروه کوچک چریکی در جنگل‌های «سیرا مایسترا» آغاز گشته بود؛ هم‌چنین پیروزی ساندنیست‌ها بر دیکتاتوری نظامی سوموزا و نیز گسترش برخی از جنبش‌های مسلحانه‌ی توده‌ای در کشورهای امریکای لاتین که در دهه‌ی گذشته به قدرت‌های قابل توجهی در برابر رژیم‌های نظامی کشورهای خود بدل گشته بودند، از این نمونه‌اند (ارتش انقلابی فارابوندو مارتی در السالوادور، زاپاتیستا در مکزیک و غیره).

۲- بی‌تردید آن عواملی که موجب پیدایش جنبش‌های مسلحانه و جریانات چریکی گردید و باعث شد تا در دهه‌های گذشته مبارزان کشورهای پیرامونی این روش را برگزینند، برخود آن مبارزان کاملاً آشکار نبود. از طرفی به لحاظ چیرگی کمی افسار زحمت‌کش غیرپرولتری در کشورهای پیرامونی، رهبری جنبش‌های چریکی در این کشورها از این افسار و طبقات متأثر بوده است. آن دسته از هواداران مارکسیست آن جنبش‌ها نیز، به علت عدم آموزش‌های مارکسیستی، تعابیری ویژه و برداشتی کاملاً متفاوت با مارکسیسم داشته‌اند. مهمترین وجه اشتراک و عامل وحدت‌بخش در بین آنان تأکید بر نقش محوری تاکتیک مسلحانه و یا حتی قبول مبارزه‌ی مسلحانه هم به عنوان «استراتژی» و هم به عنوان «تاکتیک» بوده است. میزان سلامت انقلابی و یا انحراف در نزد آنان اندازه‌ی اعتقادشان به مبارزه‌ی چریکی و مسلحانه بوده است.

این تأکید مطلق‌گرایانه و این سرسختی غیرقابل انعطاف در گزینش یک تاکتیک در شرایط عدم وجود موقعیت انقلابی، برای انقلابیون هوادار جنبش مسلحانه در برخی از کشورهای پیرامونی، اغلب نتایج ناگواری به بار آورده که بارها مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- درک شرایط تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و روانی مشخص هر کشوری، طبیعتاً تحلیل مشخصی را طلب می‌کند که خاص ویژگی‌های زمانی و مکانی هر ملتی است. اصول عمومی و احکام کلی بی‌معنا خواهند بود، اگر که در کوره‌ی شرایط مشخص پخته نشده باشند.

استفاده از هر تاکتیکی تا زمانی اعتبار دارد که حمایت توده‌های میلیونی مردم یک کشور را در دستیابی به اهداف عمومی انقلاب، برانگیزد. بی‌تردید تنها نیروی محرکه‌ی انقلاب در هر

نظامی، سازمانی چریکی را به وجود آورد. آن‌چه که چه‌گوارا و هم‌زمانش در سر داشتند، اعتلای این مبارزات و گسترش آن در آرژانتین، شیلی و اوروگوئه بود. اما پس از حدود یک سال مبارزه‌ی چریکی مقاومت نیروهای انقلابی با حمله‌ی ارتش دست‌نشانده‌ی بولیوی در هم شکسته شد و چه‌گوارا و هم‌زمانش در اکتبر ۱۹۶۷ دستگیر و به شهادت رسیدند.

یکی از مشخصه‌های مبارزات ضد امپریالیستی و رهایی‌بخش تا دو دهه‌ی گذشته، گسترش مبارزات چریکی در کشورهای پیرامونی و به ویژه در کشورهای امریکای لاتین بوده است. با توجه به اهمیتی که برای این شیوه‌ی مبارزه - یعنی مبارزه‌ی پارتیزانی - در نظر گرفته می‌شود، ذکر چند نکته ضروری است:

۱- انتخاب این شیوه‌ی مبارزه در آن سال‌ها، نه فقط نتیجه‌ی عمل‌کرد جریانات خاص سیاسی؛ بل که محصول شرایط خاص تاریخی و ماحصل موقعیتی بود که بین امپریالیسم و رژیم‌های نظامی دست‌نشانده‌ی او از یک طرف و نیروهای انقلاب (یا ترکیب غالب غیرپرولتری آن) از طرف دیگر، وجود داشته است.

بسیاری از جریانات سنتی چپ با قیاس بین جنبش‌های چریکی و جریانات آنارشیستی قرون گذشته، قضاوت خود را نسبت به ماهیت این جنبش‌ها تا حد یک قیاس ساده و مکانیکی تنزل می‌دادند. به نظر آنان این جنبش‌ها همانند جریان قرن نوزدهمی «اس - ار» و یا «نارودنیک»‌ها در روسیه بود.

در شرایطی که جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به گونه‌ای فزاینده در حال اوج‌گیری و به طور کلی در شرایطی که جهان پیرامونی آبستن تنش‌های بی‌شمار و زیر سلطه‌ی خفقان‌آمیز دیکتاتوری‌های دست‌نشانده‌ی نظامی بود، چنین قیاسی مبین عدم درک مقتضیات و امکانات موجود بوده است.

لجاج و ورزیدن در عدم استفاده از یک تاکتیک به همان اندازه ما را به ورطه‌ی دگماتیسم سوق می‌دهد که در استفاده‌ی آن به عنوان یک روش بی‌انعطاف باشیم. به عبارت دیگر اگر طرح مسأله‌ی «تاکتیک محوری» و یا استراتژی دانستن یک تاکتیک، خطا است، به همان اندازه کنار گذاشتن مطلق آن خود یک انحراف جدی است.

طرح مسأله‌ی «حداکثر نرمش در تاکتیک و حداکثر سرسختی در استراتژی»، قبول حداکثر انعطاف و تغییر روش جهت حصول به یک هدف معین است.

فراموش نکنیم که همین روش مسلحانه و

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سردبیر: م. رازی

همکاران: سارا قاضی، مراد شیرین،

بیژن سلطانزاده و یاشار آذری

شماره ۶۹ - سال دهم - آبان ۱۳۷۸

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

[http://members.aol.com/](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)

KARGAR2000/IRSL.htm

به زبان فارسی و انگلیسی

آدرس پست الکترونیکی Email

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

I.R.S., P.O.BOX 14,

POTTERS BAR,

HERTS, EN6 1LE,

ENGLAND.

● صفحات این نشریه بر روی مبارزان

جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.

● تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان»

منعکس‌کننده نظریات «اتحادیه» است.

● هیئت تحریریه در اصلاح مقالات

رسیده آزاد است.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,

(60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل یک پوند

اهداف و مطالبات ما

■ سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و نابودی حاکمیت سرمایه، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه در راستای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتری و دموکراسی کارگری.

■ تشکیل «جمهوری شورائی» در راستای برقراری حاکمیت شوراهای کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها دولت پاسخ‌دهنده به مسائل انقلاب.

■ احیای حزب پیش‌تاز انقلابی همراه با پیشروی کارگری در ایران، از طریق ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع در راستای تحقق اقتصاد با برنامه بر اساس مدیریت کارگری.

■ ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری متکی بر دموکراسی کارگری.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل (وظیفه کمونیست‌های ملل تحت ستم تشکیل حکومت کارگری و دهقانی و مبارزه با هر گونه انحرافات ناسیونالیستی است).

■ لغو حکم اعدام، و رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام.

■ دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکش (در صورت غیاب شوراهای سراسری کارگری و دهقانی).

■ احیای حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلاب به جامعه کمونیستی.

■ تسلیح کارگران و دهقانان فقیر تا برقراری سوسیالیزم و زوال هرگونه دولت.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

نشر کارگری سوسیالیستی

● نقدی بر نظریات مندرج در نشریه «کارگر تبعیدی»

● جایگاه مارکسیزم در تاریخ ارنست مندل

● نتایج و چشم‌اندازها لئون تروتسکی

● نهضت خرم‌دینی حمید حمید

● انسان و سوسیالیزم در کوبا چه گوارا

سوسیالیزم انقلابی

شماره ۴

به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار بیانیه کمونیست

بولتن انگلیسی

کارگر سوسیالیست

No 1 & 2

KARGAR-E SOCIALIST

این بولتن شامل اخبار مبارزات کارگری

ایران و مسایل بین‌المللی است

بها: ۱ پوند (اروپا)

سوسیالیزم انقلابی

شماره ۱۹۲ و ۱۹۳

در مورد حزب، رفرمیزم و شوروی
بها هر جزوه معادل ۵ پوند